

تفسير احمد

سُورَةُ الْقَصَصِ

Ketabton.com

جزء - (20)

ترجمه و تفسير سورة «القصص»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة قصص

جزء 20

سورة قصص مکی است، و دارای هشتاد و هشت آیه و نه رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به نام سوره‌ی «قصص» مسمی بوده؛ چون الله تعالی قصه‌ی موسی را در آن به طور مفصل از تولد تا زمان بعثتش توضیح و بیان فرموده است. قابل تذکر است که داستان موسی علیه السلام در سوره های «مائده»، «مریم»، «کهف»، «طه»، «قصص»، «نساء»، «بقره»، «اعراف»، «یونس»، «هود»، «اسراء»، «مؤمنون»، «شعراء»، «نمل»، «صافات»، «مؤمن»، «زخرف»، «ذاریات»، «دخان» و «نازعات» نیز توضیح نموده است.

همچنان علت نامگذاری این سوره بنام «سورة قصص»؛ آن است که کلمه ی «قَصَصَ» در آیه بیست و پنجم این سوره آورده شده است، و مربوط به بازگو کردن داستان زندگی و مبارزات موسی علیه السلام برای شعیب پیامبر است.

در سوره قصص بیشتر از همه داستان حضرت موسی علیه السلام ابتداء که البته در ابتدا بصورت اجمال و سپس با تفصیل بیان گردیده است، تا نصف سوره داستان حضرت موسی با فرعون و در آخر با قارون ذکر شده است.

قابل تذکر است که داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن چند بار در بعضی جا مجمل و در بعضی موارد به مفصل آمده است، در سوره کهف داستان مفصل او که با حضرت خضر اتفاق افتاده آمده است و در سوره طه داستان او کاملاً ذکر شده و قدری از تفصیل آن در سوره نمل و سپس در سوره قصص اعاده گردیده است.

قابل تذکر است که: این سوره بنام «سورة فرعون»؛ نیز شهرت دارد، زیرا الله تعالی در آیه سوم این سوره میفرماید که: خبر موسی و فرعون را در این سوره نقل میکنیم و جریان ظلم و ستم و ادعای خدایی فرعون و مبارزه حضرت موسی علیه السلام با او را تا موقع هلاکتش نقل می‌کند.

ارتباط این سوره به سوره قبلی:

نظر به اینکه در خاتمه سوره نمل در باره تلاوت قرآن سخن گفت، در سوره قصص بیان می کند که از داستان موسی و فرعون برای مردم میخواند.

سوره قصص پس از سوره‌ی نمل، در شهر امن مکه مکرمه فرود آمده و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم، چون از داستان به دنیا آمدن موسی علیه السلام تا زمان رسالتش و نیز از رویدادهای شگفت انگیز آن زمان سخن میگوید، به سوره ی قصص مشهور گشته. درین سوره الطاف خدا نسبت به دوستانش و رسوایی دشمنانش در آن آشکار است. [التحریر و التتویر: ابن عاشور]. و این سوره، پس از سوره‌ی نمل و پیش از سوره‌ی اسراء آمده است.

ارتباط و پیوند این سوره با دو سوره‌ی قبل از خود:

ارتباط این سوره با سوره های شعراء و نمل این است که: قصه ی موجز و کوتاه موسی علیه السلام را که در آن دو سوره آمده به طور تفصیل بیان میکند و نخست از استکبار و سربرافراشتن و ستم فرعون و کشتن پسران بنی اسرائیل به دست او (سوره بقره آیه 49)،

(اعراف آیات 127 و 141) و به دریا انداختن موسی، شروع، سپس به پرورش موسی علیه السلام در قصر فرعون در دوران کودکی تا سن جوانی و روی دادن قتل قبطنی قوم فرعون اشاره میکند که به فرار موسی از مصر به سرزمین مدین می انجامد و با دختر شیخ کبیر مدین (شعیب علیه السلام) ازدواج می کند. سرانجام پروردگارش به کوه طور فرایش می خواند و با او هم سخن می شود و او را به پیامبری برمی گزیند. هم چنین این سوره به تهدید و نابودی مشرکان منکر قیامت، سؤال و جواب میان مشرکان دوزخی که برای خدا شریک می ساختند و بیزاری آنان که معبودشان ساخته بودند، و نیز به قارون و سرنوشت وی و به نیکوکاری و بدکاری می پردازد.

تعداد آیات کلمات و تعداد حروف سوره قصص:

طوری که یاد آور شدیم که: سوره قصص دارای هشتاد و هشت آیه می باشد. تعداد کلمات آن به: هزار و چهارصد و چهل و یک کلمه میرسد، تعداد حروف این سوره به: پنج هزار و هشتصد حرف میرسد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

اهداف و تعلیمات اساسی این سوره:

بصورت کل در سوره قصص اهداف ذیل به چشم می خورد:

نفی شرک و مبارزه با مشرکان،

اثبات قدرت پروردگار با عظمت در نگهبانی و پشتیبانی از مؤمنان.

فحوائی سوره قصص:

قابل یاد آوری است که سوره قصص از جمله سوره های مکی است، و البته آخرین سوره ای است که به هنگام هجرت در میان مکه مکرمه و جحفه (رابغ) نازل گردیده است. در بعضی روایات آمده است که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم در سفر هجرت به قرب جحفه یعنی «رابغ» رسید، جبرئیل امین تشریف آورد و به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ای محمد! آیا شما به یاد وطن خود که در آن متولد شده اید، هستید؟ آن جناب فرمود: بلی، به یاد آن سر زمین هستم، آنگاه جبرئیل امین علیه السلام، این سوره قرآن را خواند، که در آخر به آنحضرت صلی الله علیه وسلم مژده داده شد که سر انجام مکه ی مکرمه فتح شده، به تصرف شما در خواهد آمد. و آن آیه این است: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨٥﴾» (در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد یقیناً تو را به سوی وعده گاه باز می گرداند بگو پروردگارم بهتر میداند چه کس هدایت آورده و چه کس در گمراهی آشکاری است.) سوره ی قصص از جمله سوره های مکی است که مسائل عقیدتی از قبیل «توحید» و «نبوت» و «معاد» را مورد بررسی قرار می دهد و در خط مشی و اهداف با سوره ی «نمل» و «شعرا» همسو است و فضای حاکم بر آن سوره ها بر سوره ی قصص نیز حکم فرماست و آنچه را که در آن دو سوره به صورت مجمل و خلاصه آمده است تفصیل میدهد و آن را تکمیل می کند.

محور سوره ی شریف پیرامون اندیشه ی حق و باطل و منطق اذعان و طغیان دور می زند، و نزاع و کشمکش بین سربازان رحمان و سربازان شیطان را ترسیم می کند. در این راستا

دو داستان را آورده است؛ داستان اول عبارت است از قصه‌ی گردنکشی و طغیانی که به سبب برخورداری از حکومت و تسلط حاصل میشود و در قصه‌ی فرعون گردنکش و ستمگر نمود پیدا میکند، فرعونی که بدترین عذاب را به بنی اسرائیل چشاند، مردان را گردن می‌زد و زنان را زنده نگه‌میداشت، و در مقابل خدای متعال بزرگی نشان می‌داد، تا جایی که به خود اجازه داد ادعای خدایی بکند: **مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي**.

دوم، قصه‌ی گردنکشی و طغیان به سبب مال و ثروت است که در قصه‌ی «قارون با قومش» نمایان و منعکس میشود. هر دو قصه رمز طغیان و گردنکشی انسان در این جهان است، اعم از این که به سبب مال و ثروت باشد، یا جاه و سلطنت.

سوره سخن را با بازگفتن طغیان و گردنکشی و فساد فرعون در روی زمین آغاز کرده و منطق طغیان را در هر زمان و مکانی توضیح داده است.

سپس موضوع و بحث را به ولادت موسی علیه السلام و ترس و هراس مادرش از ستم فرعون، انتقال داده که خداوند متعال به او الهام کرد موسی را به دریا بیندازد تا در کنار فرعون و در کمال عزت و آسودگی به زندگی ادامه بدهد و بسان گلی پاک و خوشبو در میان خار و لجن رشد کند.

سپس در مورد رسیدن موسی به سن بلوغ و کشتن یک نفر قبطی، و مهاجرتش به سرزمین مدین و ازدواج با دختر شعیب و این که خدای متعال به او دستور داد که به مصر بازگردد و فرعون ستمکار را به سوی خدا بخواند، سخن به میان می‌آورد و داستان موسی و فرعون را تا زمان غرق شدن فرعون به تفصیل بیان میکند، و درباره‌ی کفار مکه و ایستادن آنها در مقابل رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم صحبت نموده و توضیح می‌دهد که مسلک اهل ضلال یکی است.

سپس بحث را به قصه‌ی قارون کشانده، و تفاوت عظیم منطق ایمان را با منطق طغیان بیان کرده است.

و سوره با ارائه‌ی طریق نیکبختی یعنی طریق ایمان، همان چیزی که تمامی پیامبران علیه السلام مردم را به سوی آن فرا خوانده اند، خاتمه می‌یابد.

ترجمه و تفسیر سوره قصص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

طسم ﴿۱﴾

«ط سین میم» (شاید اشاره به أسماء الله تعالی باشد یا نام سوره است و قسم به آن یاد شده). حروف مقطعه یادآور اعجاز قرآن پاک است، و نشان می‌دهد که کتاب اعجاز انگیز قرآن که دارای فصاحت و بلاغت بینظیری است از امثال این حروف هجایی ترکیب نیز یافته است. (۱)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 6) داستان و قصه‌ی موسی علیه السلام به بیان گرفته میشود.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۲﴾

این است آیات کتاب روشنگر که در اعجاز، تشریح و احکامش روشن و نمایان است. و یا: این است آیات کتاب الله که روشن کننده (راه حق از باطل و هدایت از گمراهی) است. (۲)

باید با تمام صراحت بیان داشت که: قرآن عظیم الشان، معجزه‌ی علمی و ابدی اسلام، است. قرآن عظیم الشان با محتوای روشنش، حق را از باطل و راست را از بیراهه روشن می‌سازد و روشن‌گر راه سعادت انسان‌ها می‌باشد. قرآن عظیم الشان از حروف الفبای عربی تشکیل شده است، و به صراحت اعلام می‌داریم که: اگر آنرا کلام بشر می‌دانید، شما نیز مثل آن را بیاورید. قرآن، کتاب روشن، شفاف و همه فهم می‌باشد.

عظمت قرآن:

قرآن کریم چون مؤنس و همدمی است که انسان را در زندگی دنیا که میدان رنج است و زحمت و سراسر سختی و مشقت است، همراهی میکند. قرآن نوربست که راه درست و حقیقت را روشن می‌نماید، و معلمی است که به انسان اخلاق و آداب زندگی می‌آموزد. قرآن راهنمایی است که دست انسان را گرفته او را از میان تاریکی‌ها و ضلالت و گمراهی به راه راست و هدایت راهنمایی میکند. لذت و زیبایی قرآن را تنها کسانی درک میکنند که با چشم بینا و قلب عجیب و خمیر شده با ایمان با قرآن زندگی کرده، آنرا درک نموده‌اند.

قرآن کریم وحی الله تبارک و تعالی و کلام مجید او می‌باشد. کتاب جاویدانی است که در آن اسماء و صفات باری تعالی، عقیده و ایمان، معجزات قدرت و رحمت واسع خالق یکتا بیان می‌گردد، وقتی انسان با قرآن زندگی می‌کند، چه شرفی بالاتر ازین برای اوست که الله خالق و توانا از میان تمامی موجودات او را برگزیده با او سخن می‌گوید!

نُنَلُّوْ عَلَيْكَ مِنْ نَبِيٍّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣﴾

بخشی از حکایت موسی و فرعون را برای قومی که ایمان دارند، به راستی و درستی بر تو می‌خوانیم. (۳)

«بِالْحَقِّ»: راست و درست. عین واقعیت. یعنی آنچه در اینجا آمده است، نه تنها خالی از هرگونه خرافات است، بلکه بیان واقعی مطالب حقیقی است.

«لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»: تأکیدی است بر این حقیقت که مؤمنان هدف اصلی این آیات بوده و ذکر داستان به خاطر آنان و جهت استفاده ایشان است.

ای پیامبر! در این سوره مبارکه قسمت از زندگی نامه حضرت موسی علیه السلام و فرعون را درحالی بر تو بیان می‌دارم. که این داستان وقصه، مشحون از وصف راستی و درستی است، و شک و دروغی در آن موجود نمی‌باشد، و این داستان برای قومی که به قرآن ایمان دارد و آنرا تصدیق می‌دارد، و از آن سود می‌برند، می‌باشد.

باید گفت که: داستان‌های قرآنی، خرافه، خیالی و گزافه‌گویی نیست، و طوریکه گفتیم هدف قرآن از بیان داستان، هدایت مؤمنان است. مبارزه و مجاهدت پیامبران با طاغوت‌ها و ستمگران، سر مشق مثالی مؤمنان است.

هدف کلی قرآن عظیم الشان از بیان داستان، هدایت مؤمنان و بشریت است.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾

همانا فرعون [در سرزمین مصر] برتری جویی و سرکشی کرد و مردمش را گروه گروه ساخت، در حالی که گروهی از آنان را ناتوان و ضعیف می‌کرد، پسرانشان را سر می‌برید، و زنان آنها را (برای کنیزی) زنده نگه‌میداشت، او مسلماً از مفسدان بود. (۴)

پلان برتري طلبی و تسلط فرعون بر همه انسانها:

فرعون از جمله کسانی بود که هدفش علوّ بود؛ (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ) وپلان و نقشه عملی اش هم افسادبود؛ «وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.» فرعون هدف خودش را رسیدن به مقام برتر دنیوی قرار داد. میگفت: «أَنَا رَبِّكُمْ الْأَعْلَى.»

این شعار وی مبین این امر است که وی میخواهد شخصیتی و موجود بشود که در عالم بینظیر باشد، همه در مقابل او نه تنها خاضع و برمانبردار باشند بلکه برای او به سجده افتند. این انتخاب هدف است. برای رسیدن به این هدف، یک راه کلی را ترسیم کرد و گفت: باید آن چه را با رسیدن من به این مقام منافات دارد بر هم بزنم.

مثال های از فعالیت های اش این بود که؛ «جَعَلَ أَهْلَهَا شِيعًا» بین مردم اختلاف ایجاد کرد و آنها را دسته بندی مختلفی تقسیم کرد. او از این طریق میخواست تا جامعه و مردم آنرا تجزیه و تقسیم نماید، تا بتواند هر گروهی را با وسیله ساده تری شکل آن مخدول و منکوب کند. ولی اگر مردم متحد باشند، نمیتوانست در مقابل آنها پلان های شوم خویش را تطبیق بدارد.

بناءً «يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ؛» برای این کار می بایست کسانی را که از ناحیه آنها احتمال خطر میروید همیشه در ضعف و ناتوانی نگهدارد و مانع رشد آنها شود. حق و حقوق شان را نمی داد و در زندگی محروم شان میگذاشت.

و نهایتاً برای اینکه در جامعه دوام نیاورند، به نسل کشی آنها پرداخت. مردان آنها را میکشت و زنها را زنده نگه میداشت؛ «يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ.» آن روزها از زنها برای کنیزی، خدمه و یا هم استفاده های جنسی استفاده میکردند و زنها قدرت مقابله با حکومت را نداشتند. هیچ سابقه ای نداشت که زن ها در مقابل او قیامی کرده باشند. از این روی در این خطری را احساس نمی کرد. این نقشه کلی فرعون بود. نام این نقشه در فرهنگ اسلامی بنام افساد در جامعه می باشد.

نکته هایی که از این آیه استفاده می شود این است که مشکل اصلی فرعون که او را به یکی از شقی ترین انسان ها تبدیل کرد، همان چیزی بود که او را وادار به برتري طلبی و تسلط بر همه انسان های دیگر کرد. فرعون فقط به ریاست و سلطنت ملک مصر و تسلط بر یک قوم قانع نبود. او میدید مردمی هستند که مجسمه ها و بعضی حیوانات را می پرستند، و به این فکر افتاد که چرا ما کاری نکنیم که ما را پرستند؛ و درصدد برآمد به مقامی برسد که بگوید: «أَنَا رَبِّكُمْ الْأَعْلَى؛» من از همه شما برترم.

زجاج میگوید: «حماقت فرعون درخور تعجب است زیرا کاهنی که این خبر را به او داده بود، اگر در خبرش صادق بود، لابد آن خبر تحقق می یافت و کشتن فرزندان ذکور بنی اسرائیل، به حال وی سودی نداشت و اگر آن کاهن کاذب بود، باز هم کشتن آنها هیچ معنایی نداشت.» البته تصدیق این روایت جای تأمل دارد زیرا منجمان چیزی از علم غیب را نمیدانند پس شاید او فرزندان بنی اسرائیل را فقط بدین انگیزه میکشت که ایشان را به بردگی و استضعاف بکشاند یا انگیزه فرعون از این عمل، اخباری بود که بنی اسرائیل آن را از پیامبران خویش در باره ظهور موسی علیه السلام نقل میکردند. و الله اعلم.

چرا فرعون به قتل فرزندان ذکور اقدام کرد؟

نام فرعون مصر «ولید» پسر «مصعب» بود نام همسرش «آسیه» دختر «مزامح» بود.

فرعون دریکی از شب ها در خواب دید که آتشی از طرف «بیت المقدس» آمد و خانمان و گروه قطبی ها را سوزاند ولی گروه سبطی ها «بنی اسرائیلی ها» از این آتش محفوظ ماندند. بعد از اینکه فرعون از خواب بیدار شد بسیار از دیدن خوب خویش بی نهایت ترسیده بود. جادوگران و کاهنان و منجمان را جهت تفسیر و تعبیر این خواب به حضور خود فرا خواند. آنها چنین نتیجه گیری کردند که از طایفه بنی اسرائیل پسری به دنیا می آید و هنگامی که بزرگ شد مدعی نبوت می شود و با تو به مبارزه می پردازد و در نهایت ترا نابود می کند. بدین سبب فرعون دستور داد که هر زن حامله ای که حملش پسر باشد باید بعد از وضع حمل بچه اش بقتل برسد. مدتی این عمل زشت و حیوانی و درنده خوئی را انجام دادند. روزی همنشینان فرعون گفتند: اگر این کار ادامه یابد فقط اشخاص پیر و از کار افتاده باقی می ماندند و کسی از پسران جوان برای کار کردن و خدمت به این پیران پیدا نمی شود. فرعون گفت: پس یک سال در میان این کار را انجام دهید. در همان سال اول که فرزند پسر کشته نمی شد هارون برادر موسی به دنیا آمد. چنانکه روایت شده است بصورت کل در حدود دوازده هزار پسر بچه بنی اسرائیل کشته شد.

ابن کثیر میگوید: «چون فرعون به کشتار فرزندان پسر بنی اسرائیل ادامه داد، قطبی ها از آن ترسیدند که نسل بنی اسرائیل منقرض شود زیرا پیر مردان بنی اسرائیل هم در شرف نابودی بودند و این خود سبب میشد تا اعمال شاقه ای را که بنی اسرائیل انجام می دادند، بر دوش قبطیان بیفتد. پس آنها از این بیم به فرعون گفتند: نزدیک است که جز زنان بنی اسرائیل کسی دیگر از آنان باقی نماند و ما نمیتوانیم کارهای شاقه ای را که مردان آنها انجام میدهند، برعهده بگیریم! لذا فرعون دستور داد که پسران آنها را در یک سال زنده نگهدارند و در سال دیگر بکشند.

نقل است که هارون علیه السلام در سالی تولد شد که پسران را در آن زنده باقی می گذاشتند اما موسی علیه السلام در سالی از سال های قتل پسران متولد شد.

فرعون مأمورانی داشت که عهده دار باز رسی، نظارت و اجرای این برنامه بودند و پرستاران زنی را نیز بر گماشته بود که بر زنان بنی اسرائیل مراقبت داشتند و چون یکی از آنان حامله میشد، نامش را در جدول آماری که به همین منظور تهیه میشد، ثبت میکردند لذا مأموران در هنگام زایمان وی سر میرسیدند و اگر نوزاد دختر می بود، آن را به حال خود وا می گذاشتند اما اگر پسر میبود، او را سر بریده و راه خود را در پیش می گرفتند و میرفتند. چون مادر موسی علیه السلام به وی حامله شد، نشانه ها و مظاهر بارداری به حکم الله متعال بسان دیگر زنان حامله بر وی نمایان نگردید و دایه های مأمور فرعون به بارداری وی پی نبردند.

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ الْأَوْرَثِينَ ﴿٥﴾

و ما می خواهیم که بر کسانی که در روی زمین به زبونی کشیده شده اند، منت نهیم [و نعمت دهیم] و ایشان را پیشوایان و وارثان (سلطنت) گردانیم. (۵)

الله تعالی می خواهد تا بر کسانی از بنی اسرائیل که فرعون آنان را در مصر به بردگی و ذلت کشانده است منت گذاشته و آنان را از ستم و طغیان فرعون نجات دهد. و پس از نابود سازی فرعون و سپاهش «وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً» ایشان را رهبران نیکوکاری و صلاح، دعوت گران هدایت و فلاح و وارثان زمین قرار دهد؛ تا فرجام از آن تقوا پیشگان باشد.

ابن عباس (رض) گفته است: «أئمة» یعنی پیشوا و فرمانده در امور نیکو و خیر. و قتاده گفته است: یعنی فرمانروایان و شاهان. «وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» و آنان را وارث ملک فرعون گردانیم، سرزمین آنان را وارث شده و بعد از اینکه قبطی‌ها سروران و بزرگان مصر بودند، در جای آنان مسکن گزینند.

وَتُمْكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنَرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾

و برای آنان در آن سرزمین، زمینه قدرت و حکومت آماده کنیم، و به فرعون و هامان و لشکریان آن دو؛ آنچه را که از آن می‌ترسیدند، نشان دهیم. (٦)
«وَتُمْكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»: خداوند با عظمت می‌فرماید: یعنی: مستضعفان را در روی زمین صاحب اقتدار می‌گردانیم سرزمین مصر و شام را ملک آنان قرار می‌دهیم، تا هر طوریکه می‌خواهند در آن تصرف نمایند.

مفسر بیضاوی در تفسیر خویش می‌فرماید: «تُمْكِنَ» در اصل یعنی این‌که برای چیزی مکانی تهیه شود که در آن قرار گیرد، و سپس در معنی تسلط و فرمانروایی مطلق استفاده شده است. (تفسیر بیضاوی ٨٨/٢).

الله تعالی در ادامه آیه مبارکه می‌فرماید: به فرعون یاغی و وزیرش، «هامان» و قبطی‌ها چیزی را نشان دهیم که از آن می‌ترسیدند، یعنی نشان دهیم که قدرت پادشاهی اش توسط همان مستضعفان از میان می‌رود و به وسیله‌ی نوزاد بنی‌اسرائیل نابود خواهند شد.
خوانندگان گرامی!

در آیات (7 الي 14) درباره ولادت موسی علیه السلام و به دریا افکندنش و بشارت به پیامبری او، بحث بعمل آورده است.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾

و به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر بده، پس هنگامی که [از سوی فرعونیان] بر او بترسی او را (در صندوق گذاشته و) به دریا بینداز، و مترس و غمگین مباش که ما حتماً او را به تو باز می‌گردانیم، و او را از از جمله پیغمبران می‌گردانیم. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَوْحَيْنَا» الهام کردیم، پیام دادیم، وحی الهام کردیم، مانند: و أوحى ربك إلي النحل (ملاحظه شود سوره های: نحل آیه 68، مائده آیه 111، طه آیه 38، انفال آیه 12، زلزله آیه 5).

«أَرْضِعِيهِ»: شیرش بده، او را شیر بده. «خَفَتْ عَلَيْهِ»: بر او بیمناک شدی.

«الْيَمِّ»: دریا، رودخانه ی نیل. «وَلَا تَخَافِي»: مترس. «وَلَا تَحْزَنِي»: غم مخور، اندوه مدار.
تفسیر:

به اراده الله تعالی نطفه مبارک حضرت موسی در رحم مادرش قرار گرفت و بعد از گذشت مدت معمولی، مادرش وضع حمل کرد ولی می‌ترسید که اگر فرعونیان از این حملش اطلاع حاصل نمایند، طفلش را خواهند کشت. الله تعالی به مادر موسی با الهام قلبی راهنمایی می‌کند: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ» به قلب مادر موسی علیه السلام الهام

کردیم. که وی را به دنیا آورد و هیچ ترسی را به خود راه ندهد، موسی را شیر ده و به وعده الله تعالی سخت مطمئن باش.

ملاحظه میشود که امر پروردگار به مادران همین است که: در هیچ شرایطی نباید شیر خویش را به فرزندان خویش قطع و از آنان دریغ نمایند.

ابن عباس (رض) گفته است: این القاء به مادر موسی عبارت است از الهام است. و مقاتل گفته است: که جبرئیل خبر آن را به او داد. و قرطبی گفته است: بنا به قول مقاتل وحی به معنی «اعلام» است نه الهام. و همه بر این اجماع دارند که مادر موسی پیامبر نبود و فرستادن فرشته به نزدش مانند سخن گفتن فرشته با آن شخصی «أقرع» و «ابصر» و «نابینا» بود، همان گونه که در حدیث چنان مشهور است. و نیز فرشته با غیر پیامبران صحبت کرده است، از جمله به «عمر بن حصین» سلام کرد در حالیکه پیامبر هم نبود. (تفسیر قرطبی ۲۵۰/۱۳).

الله تعالی به مادر موسی طی الهامی گفت: «فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ» پس اگر بیم داشتی از جانب فرعون به او صدمه‌ای برسد، او را در صندوقی بگذار و آن را به دریای نیل بینداز و از این امر که فرعون و سپاهش موسی را سر بُرنند نترس. «وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي» و از نابود شدنش مترس و از فراقش هم غمگین مباش؛ زیرا این وعده‌ای از سوی ما است که پسرت را سالم و غانم به تو بر گردانیده و به علاوه وی را به رسالت برانگیزیم. و او را برای نجات بنی اسرائیل نزد فرعون میفرستیم، تا به وسیله‌ی او بنی اسرائیل را نجات بدهیم.

مادر حضرت موسی علیه السلام دو تشویش و دو نگرانی داشت: یکی ترس از کشته شدن طفلش و دیگری غم فراق او، که خداوند متعال به زیبایی فرمود: «لَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي» هر دو تشویش را رفع کرد و فرمود: از نابود شدنش مترس و از فراقش هم غمگین مباش. در این هیچ جای شکی نیست که: در اضطراب‌ها و بن بست‌ها، خداوند بهترین هادی و حامی مؤمنان است. و تمام وضاحت در یافتیم که در دستاویز الهی اسراری نهفته است که شاید در نظر ابتدایی، معقول نیاید. بناءً ما نباید از در تطبیق فرامین الهی، نه از چیزی بترسیم و نه نسبت به مسئله‌ای نگران باشیم.

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ﴿۸﴾

(هنگامی که مادر از سوی کودک خود سخت در وحشت فرو رفت او را به فرمان خدا به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد، مسلماً فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند. (۸)

خواست انسان در مقابل اراده‌ی الهی بی اثر است فرعون واسطه نجات موسی از رود نیل شد، و در نهایت به دست موسی علیه السلام در همان دریا غرق گردید. فرعون گمان کرد که هدیه‌ای برای او رسیده است؛ اما خداوند اراده فرموده بود که دشمنش را در دامان او پیروراند. واقعاً خدا میتواند نوزاد بی‌دست و پا را در دریا حفظ کند، ولی انسان صاحب دست و پا را غرق سازد.

فرعون و وزیر و لشکریانش طرح دادند و عمل کردند، ولی تدبیر خداوند همه‌ی این تدابیر ابلیسی شانراختی کرداند.

در نهایت کار به جایی رسید که مادر موسی مجبور شده تا طفل خود را در یک صندوقی گذاشته و آنرا به آب انداخت. خاندان فرعون موسی را از روی امواج نیل برگرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد.

طوری که گفته شد سپاهیان فرعون صندوق را یافته و موسی را گرفتند تا یار و یاور برای شان باشد و وی را به این منظور که به فرزندی اش بگیرند، پرورش دهند. ولی او دشمن جان‌شان، سبب اندوهشان و عامل از بین رفتن سیطره و ملک شان گردید. بی گمان فرعون، هامان و افراد ایشان ستمگر، سرکش و مجرم بودند.

فرعون و وزیر و لشکریانش طرح دادند و عمل کردند، ولی تدبیر خداوند همه‌ی آنها را خنثی کرد.

مفسر قرطبی گفته است: لام در «لِیْکُونَنَّ» لام عاقبت و صیرورت است؛ چون آنها موسی را به این منظور نگهداشتند که نور چشم آنان باشد، اما سرانجام دشمن و سبب اندوه آنها شد. بدین وسیله حال را به مال ذکر کرده است. (تفسیر قرطبی ۲۵۲/۱۳). دانشمندان گفته‌اند: خا طی آن است که به عمد مرتکب گناه بشود، و مخطی آن است به غیر عمد گناه از او سر بزنند.

خوانندگان گرامی!

در این تدبیر به حکمت الله متعال توجه بفرمایید! از یک سو موسی علیه السلام را در آغوش فرعون پرورش میدهد و از سوی دیگر هلاکتش را سرانجام بر دست وی مقدر میکند. زیرا فرعون و هامان و لشکریان آنها خطاکار بودند یعنی: در رفتار، کردار و گفتار خویش نافرمان و مجرم بودند لذا الله تعالی آنان را به این شیوه عجیب، که دشمن‌شان را به دست خودشان پرورش داد، مجازات کرد.

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾

و همسر فرعون گفت هم برای من و هم برای تو نورروشنی است، او را نکشید، امید است ما را سود دهد، یا وی را به فرزندی خود بگیریم. ولی آنان آگاه نبودند [که دشمنشان را به دست خود می‌پرورند]. (۹)

هدف از «امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ»: زن فرعون. آسیه، است که قرآن او را زن با ایمانی معرفی می‌کند (ملاحظه شود سوره: تحریم آیه ۱۱).

و (چون) همسر فرعون (احساس کرد که آنان قصد کشتن این طفل را دارند خطاب به فرعون) گفت: او را نکشید (که او) روشنی چشم من و توست. قابل تذکر است که در زندگی حضرت موسی، چند زن، نقش محوری و اساسی داشته‌اند: مادر موسی، خواهر موسی، زن فرعون و همسر موسی، در این آیه نقش زن فرعون در جلوگیری از قتل او بیان شده است.

در نهایت از قتل طفل صرف نظر می‌کنند. فرعون و همراهانش ندانستند که پایان کارشان بر دست این کودک چه خواهد بود.

ملاحظه نمودیم که: زن فرعون، رأی فرعون را تغییر داد و شوکت، سلطنت و ثروت فرعون هیچ یک مانع او نشد.

مفسر طبری می‌فرماید: آورده‌اند که وقتی همسر فرعون چنان گفت، فرعون گفت: برای تو آری، اما برای من نور چشم نمی‌شود. (تفسیر طبری ۲۲/۲).

و ابن عباس (رض) گفته است: اگر فرعون می‌گفت: برای من نور چشم است، خدا او را به وسیله‌ی موسی هدایت می‌کرد، اما امتناع ورزید. (تفسیر صفة التفسیر صابونی) مفسران گفته‌اند: همسر فرعون عقیم و بی‌اولاد بود، از فرعون خواست موسی را به او ببخشد و فرعون هم موسی را به او بخشید.

در آیه مبارکه در میابیم که مالک دلها الله تعالی است، او میتواند سخت‌ترین دل‌ها همچون دل فرعون را نیز نرم سازد.

طوری‌که خداوند متعال در جمله اخیر این آیه مبارکه می‌فرماید: «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» در حالیکه آنها متوجه نبودند و نمی‌دانستند که فرعون و اطرافیان ستمکارش به وسیله‌ی موسی نابود می‌شوند.

درس بزرگی که از فهم این آیه مبارکه بدست می‌آید اینست که ما باید فعالیت خویش در نهی از منکر زبانی، در هیچ وخت غفلت نورزیم دیدیم که همین نهی از منکر زبانی چطور کار ساز واقع شد، مثالهایی در تاریخ وجود دارد از جمله دیدیم که: زن فرعون با گفتن «لَا تَقْتُلُوهُ» از کشته شدن موسی جلوگیری کرد، چنانکه یکی از برادران یوسف با گفتن «لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ» (آیه 10: یوسف) از کشته شدن یوسف جلوگیری کرد. دیدیم که: در برخی از اوقات حالات طوری پیش می‌آید که در نهی از منکر يك شخص، چنان قوت نهفته می‌باشد که؛ نظر جمع را عوض میکند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، توسط نظر جمع را تغییر داد).

همچنان باید گفت: برخی انسان‌ها در ظاهر بسیار بلند پروازند، ولی در باطن اسیر نیازهای درونی خویش هستند. دیدیم فرعون که ادعا می‌کرد: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» سرانجام می‌پذیرد که ممکن است يك نوزاد آب آورده برای او سودمند واقع شود.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا ۚ إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾

و قلب مادر موسی [از هر چیز جز یاد فرزندش] خالی شد [و در اضطراب و نگرانی فرو رفت]. اگر قلبش را [با لطف خود] محکم و استوار نکرده بودیم تا از باورکنندگان وعده ما باشد، به درستی که نزدیک بود آن [حادثه پنهانی] را فاش کند. (۱۰) مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: به محض اینکه مادر موسی شنید که موسی به دست فرعون افتاده است از شدت و فرط غم و اندوه عقل از سرش رفت. وسخت دست و پاچه شد.

«إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِي»: اگر خداوند متعال او را پایدار و شکیبنا ساخته بود نزدیک بود برای مردم افشا کند که موسی فرزند وی است.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: وقتی شنید طفلش به دست فرعون افتاده است نزدیک بود چیغ بزند و بگوید: وای بر پسر من!

از بس که غم و اندوه بر او هجوم آورده بود، بگوید: طفلی را که از رودخانه گرفته‌اند، پسر من است.

«لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا»: «اگر دلش را استوار نمی‌ساختیم» اگر صبر و ثبات را به او الهام نمی‌کردیم، چنین بود که به وعده الهی و نگهداشت و کارسازی وی، دلش آرام گرفت؛ زیرا مادر موسی به وحی و الهامی که خداوند متعال به وی کرده بود، باورمند و متیقن بود.

آرامش دل‌ها به دست الله تعالی است. و از نشانه‌های ایمان، آرامش خاطر و دل آرام است. **وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١١﴾** و (آن گاه مادر موسی) به خواهر او گفت که از پی طفلم رو. خواهر رفت و موسی را از دور دید (و شناخت) ولی آل فرعون بی‌خبر بودند. (۱۱) **«قُصِّيهِ»:** او را دنبال کن. حال و وضع او را تعقیب کن. **«عَنْ جُنُبٍ»:** از جانبی. از گوشه‌ای. مراد دورادور است. **«وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»:** در حالی که فرعون و فرعونیان نمی‌دانستند که او خواهر موسی است و مشغول تعقیب این طفل است.

درس که میتوان از این آیه مبارکه گرفت یکی هم همین است که در امور که حساسیت برانگیز باشد، مصلحت همین است که، کارها را به دیگران واگذار کنیم. در داستان و قصه حضرت موسی علیه السلام حساسیت بر روی مادر بیشتر بود و امکان داشت که موضوع افشا گردد. توکل به الله به معنای بی‌تفاوتی در مسائل نیست. با اینکه مادر موسی زن باایمانی بود، ولی باز هم دخترش را برای تعقیب برادر خود فرستاد. مادر موسی در لحظه که طفل خویش را (موسی) در آب می‌گذاشت به خواهر وی گفت: حرکت صندوق را تعقیب کن، و ببین که؛ سر انجام با وی چه می‌شود؟ پس خواهرش پشت صندوق را گرفت و از فاصله‌ای دور به تعقیب آن پرداخت. سربازان و محافظان قوم فرعون از این نکته که او خواهر وی است و می‌خواهد تا از اخبارش اش مطلع شود، غافل بودند. نهایت صندوق موسی به قصر فرعون رسید و خواهرش هم آنجا را زیر نظر گرفت. دیده میشود که: مؤمن، مأموریت خود را به دور از توجه دشمن با دقت و هوشیاری انجام وظیفه می‌کند و از وظایف داده شده با دقت و ارسایی می‌کند.

وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ﴿١٢﴾

و از پیش شیر دایگان را بر او حرام گردانیده بودیم (تا تنها به آغوش مادر برگردد) پس [خواهرش آمد و] گفت: آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که میتوانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او باشند. (۱۲)

«حَرَّمْنَا»: تحریم کردیم. مراد از تحریم، منع کردن و بازداشتن است. **«الْمَرَاضِعَ»:** جمع مُرَضِع، زنان شیرده. دایگان. یا جمع مَرَضِع است و اسم مکان و مراد پستان است. یا این که مصدر میمی و به معنی رضاع و شیر دادن است. **«نَاصِحُونَ»:** دلسوزان. خیرخواهان.

در آیه مبارکه به یک حکمت بزرگی متوجه شدیم که: ابتدایی‌ترین کارها مثل مکیدن پستان مادر توسط طفل شیر خور هم به اراده الهی صورت می‌گیرد و اگر الله تعالی نخواهد، آنها هم اتفاق نخواهد افتاد.

همچنان در آیه مبارکه به یک واقعیت رسیدیم که الله متعال نخواهد، تشکیلات عریض و طولی همچون دستگاه فرعون نیز از تأمین غذای يك كودك عاجز میماند. و از جانب دیگر الله متعال از روی لطفی که به موسی و مادرش داشت از قبل، شیر خوردن موسی از هر زنی جز مادرش را بر وی حرام گردانیده بود.

مفسران گفته‌اند: موسی چند روز بر این حال باقی ماند و هر زنی را که می‌آوردند تا او را شیر بدهد پستانش را نمی‌گرفت. این امر بر آنان مهم شد و کار بر آنان دشوار گشت. او

را برداشتند و در خارج از قصر به دنبال زنی شیرده می‌گشتند. در این اثنا به خواهرش رسیدند.

«فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ» گفت: آیا میخواهید زنی شیرده را به شما نشان دهم که: کفالت و رعایت او را به عهده بگیرد؟ «وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ» و بصورت کل در تربیت و شیر دادنش کوتاهی نکنند.

ابو محمد اسماعیل بن عبد الرحمن کوفی معروف به «سدی» (متوفی 127) میفرماید: آنها را به مادر موسی راهنمایی کرد. مادر موسی به دستور آنها برفت و وقتی به آنجا رسید، دید که طفل در بغل فرعون است و او را ناز میدهد، و طفل هم گیران می‌کند، و شیر میخواهد. فرعون طفل را به مادرش داد، و به محض این که بوی مادر خود را احساس کرد، پستانش را گرفت.

فرعون گفت: تو با آن چه نسبتی داری که پستان همه را نگرفت، و پستان تو را گرفت؟ گفت من زنی خوشبو هستم و شیرم هم نیکو است. طفلی یافت نمی‌شود که پستان مرا نگیرد. پس همان روز به منزل برگشت و تمام اهل بیت فرعون برایش ارمغان و هدایا و جواهر آوردند. (تفسیر صفوة التفسیر).

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

پس او را به مادرش برگردانیم تا خوشحال و شادمان شود و غمگین نگردد و بداند که حتماً وعده خدا حق است، ولی بیشتر مردم [که محروم از بصیرت اند این حقایق را] نمی‌دانند. (۱۳)

سبحان الله، پروردگار با عظمت ما از وعده‌های خویش تخلف نمی‌ورزد، هانطوریکه در آیه هفتم خواندیم که الله متعال به مادر موسی وعده داده بود که طفلش را دوباره به اغوشش برمی‌گرداند و در این آیه مبارکه دریافتیم که حق تعالی موسی را به مادرش برگردانید تا شادمانیش کامل شود و خاطرش اسوده و آرام گیرد.

در این هیچ جایی شکی نیست که: برای اهل حق، اهداف مهم است، نه عناوین. در جمله «فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ» در یافتیم که در نهایت امر، طفل دوباره به اغوش مادر برگشت اگرچه این بار، مادر به عنوان دایه استخدام شد؛ ولی عنوان والقباب مهم نیست، برگشتن طفل به مادر مهم است. موسی علیه السلام سالم و محفوظ به بغل مادر برگشت و بیم و هراس مادرش بر وی و اندوهش از فراق وی از بین رفت. و تا مادر موسی بداند که وعده پروردگار متعال به وی حق است و در آن تردیدی نیست و او وعده‌اش را خلاف نمی‌کند. ولی بیشتر کافران نمی‌دانند که وعده الله متعال خواه ناخواه انجام شدنی است.

از ابن عباس (رض) نقل شده است که فرمود: «هنگامی که خواهر موسی علیه السلام به آنان گفت: (آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما سرپرستی او را برعهده گیرند در حالی که خیرخواه او باشند)، عداه‌ای در باریان فرعون به وی شک کردند و گفتند: تو از کجا می‌دانی که آن خانواده خیرخواه این طفل هستند و بر او شفقت دارند؟ گفت: از آنجا که آنها به خوشحال کردن پادشاه رغبت دارند! آن‌گاه از او دست برداشتند».

نقل است که چون موسی علیه السلام پستان مادرش را پذیرفت، زن فرعون شادمان شده مادرش را مورد نوازش قرار داد و نفقه و پوشاک و احتیاجات وی را برایش مقرر

داشت یعنی: مادر موسی علیه السلام هم فرزند خود را شیر میداد و هم در قبال آن از دشمنش مزد و پاداش می‌گرفت. توجه نمایید، در این تدبیر خدای حکیم و علیم.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾
و چون [موسی] به کمال بلوغ رسید و اندام او کامل شد، به او حکمت [نبوت] و مقام علم عطا کردیم و چنین پاداش به مردم نیکوکار می‌دهیم. (۱۴)
«أَشُدُّ»: قدرت و قوت. هدف از آن رشد و نمو جسمانی است.

«إِسْتَوَىٰ»: تکامل و تعادل پیدا کرد و از نظر خرد و اندیشه کامل گردید.
«حُكْمًا»: حکمت. فرزاندگی. روشن بینی (سوره: انعام/89). («ترجمه معانی قرآن».)
«آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا»: بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام به کمال نیرومندی و به تمام رشد عقلی‌اش رسید الله تعالی به او حکمت و دانش عطا کرد و او را در دین خویش فقیه و فرزانه گردانید.

اصطلاح «حُكْمًا وَ عِلْمًا»: بصورت کل سه بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته است که؛ در همه موارد، حکم بر علم مقدم شده است.

«حکم» به معنای فهم درست و قدرت بر قضاوت صحیح و «علم» به معنای داشتن آگاهی و اطلاعات است.

در آیه مبارکه دریافتیم همانطوریکه حق تعالی موسی را بر عبادت و تقوای خود پاداش داد، به همین ترتیب هرکس را که اطاعت و دوستی‌اش را بر گزیند، پاداش می‌دهد.
از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: اولین شرط پذیرش مسئولیت، بلوغ جسمانی است. بلوغ واقعی، تنها به رشد جسمی و نیروی جنسی نیست، بلکه به کمال فکر و عقل نیز وابسته است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (15 الی 21) به موضوع کشتن مرد قبطی توسط حضرت موسی علیه السلام از روی خطا، مورد بحث بعمل آمده است.

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ هَذَا وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

و موسی (روزی) بی‌خبر اهل مصر به شهر در آمد، آنجا دید که دو مرد با هم به قتال مشغولند، یکی از قوم او، و آن دیگری از دشمنانش بود. آن که از قومش بود، از موسی علیه آنکه از دشمنش بود کمک خواست، و (موسی) سیلی به او زد و او را کشت. گفت این از کار شیطان است، چون او دشمن گمراه کننده آشکار است. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَدِينَةُ»: مراد پایتخت مملکت فرعون است که گویا «منف» یا «مصر» و یا این که «مصرایم» نام داشته است.

«مُنْف» حومه ی مصر یا شهرکی بود به نام «حایین» تا مصر دو فرسخ (حدود دوازده کیلومتر) راه فاصله داشت. برخی می‌گویند: «عین شمس» نام داشت که موسی در وقت خواب نیمروزی داخل آن منطقه شد.

«شِيعَةً»: قوم و قبیله.

«إِسْتَعَاثَ»: یاری و کمک خواست. فریادرس طلبید.
«وَكَزَّرَ»: مشت زد.

«قَضِيَ عَلَيْهِ»: او را کشت. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

قتل شخص قبطی از روی خطاء وسفر موسی علیه السلام به مدین:

در یکی از روزها موسی علیه السلام بطور پنهانی از قصر فرعون رهسپار کوچه و بازار پایتخت مملکت شد، در شهر دید که دو شخص مصروف بگو و مگو و جنگ هستند. یکی آنان از قبیله او یعنی از بنی اسرائیل و دیگری از آنان دشمنان او یعنی از طائفه قبطی های طرفداران فرعون است. شخصیکه از قبیله او بود علیه کسی که از دشمنانش بود، از موسی درخواست کمک می کند، و موسی هم به کمک اش می شتابد، و مشتتی به جانب مقابل یعنی قبطی می زند، و او و در نتیجه می میرد.

موسی علیه السلام گفت: این از عمل شیطان بود و واقعاً شیطان دشمن گمراه کننده آشکاری است. البته این کار موسی قبل از بعثتش به نبوت بود. موسی از کرده خود پشیمان شد و رو به درگاه خداوند متعال کرد و گفت: پروردگارا! من بر خویشتن با کشتن یک نفر ظلم کردم پس به فریادم رس و مرا ببخش.

خداوند متعال دعایش را اجابت کرد و او را بخشید، چرا که الله متعال بس آمرزنده و مهربان درباره بندگان پشیمان و توبه کار است. حضرت موسی گفت: پروردگارا به پاس نعمت هائی که به من عطا فرموده ای هرگز پشیمان بدکاران و گنهکاران نخواهم شد.

شیخ قرطبی میفرماید: موسی این کار را به قصد کشتن او انجام نداد. بلکه میخواست او را دور کند، اما سبب مرگ او شد. (تفسیر قرطبی ۲۶۱/۱۳).

صاوی گفته است: از این جهت آن را به شیطان نسبت داده است که به او امر نشده بود قبطی را به قتل برساند، و برایش معلوم شد کشتن او خلاف اولی میباشد؛ چون فتنه و آشوب از آن ناشی میشود و شیطان از فتنه شاد و مسرور میشود. از این رو از آن پشیمان شد. (حاشیه صاوی بر جلالین ۱۱۲/۳).

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾

(آنگاه موسی) گفت: ای پروردگارم! من به خود ظلم کردم، پس مرا ببخش. و الله او را بخشید، که او غفور و رحیم است. (۱۶)

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾

موسی باز گفت: ای پروردگارم! به سبب نعمت هایی که به من داده ای، من هرگز مددگار مجرمان نخواهم بود. (۱۷)

در حدیث شریف آمده است: «من مشي مع مظلوم فيعينه علي مظلومه، ثبت الله قدميه علي الصراط يوم تدحض فيه الاقدام...»: هرکس با مظلومی همراه شود تا او را بر مظلومه و یاری کند، خداوند قدم هایش را بر صراط پابرجا و استوار نگه میدارد در روزی که گامها در آن می لغزد و هرکس با ظالمی همراه شود تا او را بر ظلمش یاری کند، الله تعال در روزی که گامها در آن می لغزد، قدم هایش را بر صراط می لغزاند.»

علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» می نویسد: «نقل است که خیاطی از یکی از بزرگان پرسید: من از کسانی هستم که برای ستمگران خیاطی می کنم، آیا از اعوانشان به شمار می روم؟ آن بزرگ به وی گفت: نه! تو از خود آن ظالمان هستی ولی کسی که سوزن را به تو می فروشد، از اعوان آن هاست.» لاحول ولا قوة الا بالله العظيم.

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ ﴿١٨﴾

موسی در شهر بیمناک بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای (و در جستجوی اخبار) ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد میزند و از او کمک میخواهد، موسی به او گفت تو آشکارا انسان گمراهی هستی! (۱۸)

باید یاد آور شد که: هر ترسی مذموم نیست، ترس از نرسیدن به اهداف خود و یا دستیابی دشمن به آرزوهایش، ترس پسندیده است.

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٩﴾

و چون خواست به کسی که دشمن هر دویشان بود حمله برد، گفت ای موسی میخواهی مرا بکشی همانطور که دیروز کسی را کشتی، نمیخواهی مگر اینکه زورگوی ستمگری در این سرزمین باشی، و نمیخواهی از نیکوکاران باشی. (۱۹)

«يَبْطِشُ»: حمله ور شود. یورش برد.

«جَبَّارًا»: زورگو. قدرتمند و قدرت نما. نیرومندی که هر چه خواهد بکند و از فرمان خدا نافرمانی نماید.

چون موسی بر کشتن فرد قبطنی مصمم شد، آن شخص اسرائیلی پنداشت که او میخواهد به وی حمله ور شود. پس خطاب به موسی گفت: آیا کنون میخواهی مرا به قتل رسانی چنانکه دیروز آن فرد قبطنی را کشتی؟ (پس شخص قبطنی سخن اسرائیلی را شنید و خبر را به فرعون برد) تو فقط میخواهی شخصی باشی ستمگر و مستبد و سر آن نداری که از اهل صلاح و خیر و استقامت باشی.

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾

و مردی از دورترین نقطه شهر شتابان آمد [و] گفت ای موسی بدان که بزرگان درباره ات هم رأی شده اند که تو را بکشند [از این شهر] بیرون برو که من از خیرخواهان توام. (۲۰)

«أَقْصَى الْمَدِينَةِ»: دورترین نقطه شهر.

«يَسْعَى»: مراد از سعی، سرعت در رفتن است.

«الْمَلَأَ»: بزرگان دولت. دولتمردان.

وقتی که خبر کشته شدن قبطنی پخش شد شخصیکه از خانواده فرعون بود و ایمان آورده بود از نقطه دور دست شهر به عجله آمد و گفت: ای موسی، درباریان و بزرگان قوم برای کشتن تو به جرگه نشسته اند، یعنی: باهم درباره کشتنت مشاوره می کنند، یا یکدیگر را به کشتنت امر می کنند «پس از شهر خارج شو، که من از خیر خواهان توام» زیرا فرعون از شنیدن خبر قتل قبطنی، سخت سراسیمه شده و عزم کشتن موسی علیه السلام را کرده بود.

موسی علیه السلام، الله تعالی را به کمک خود خواست و گفت: پروردگارا مرا از مردمان ظالمان رهائی بخش و هنگامی که رو به جانب مدین «شهر شعیب» کرد گفت: امید است که پروردگارم مرا به راستای راه رهنمود فرماید.

(زندگانی پیامبران نوشته: استاد محمد شلماشی(عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری،

1437 قمری).

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾

پس موسی ترسان و نگران درحالیکه [حوادث تلخی را] انتظار میکشید از شهر بیرون رفت، [در آن حال] گفت: پروردگار! مرا از قوم ظالم نجات ده. (۲۱) «خَائِفًا»: ترسان.

«يَتَرَقَّبُ»: انتظار میکشید. چشم به راه دستگیری و وقوع پی آمدها و حوادث بود. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (22 الي 28) در مورد رفتن موسی به مدین و ازدواجش با دختر شیخ کبیر، بحث بعمل آمده است.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿٢٢﴾

هنگامی که به سوی مدین روی آورد، گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست [که انسان را به نتیجه مطلوب می رساند] راهنمایی کند. (۲۲)

حضرت موسی علیه السلام به طرف مدین مسافرت کرد. مدین شهری یا محلی بود که: شعیب علیه السلام بر اهل آنجا مبعوث گردید (برخی نوشته اند که: سرزمین مدیان از خلیج عقبه تا به موآب و کوه سینا امتداد داشت). همچنان در فرهنگ قصص قرآن آمده: محل این شهر در شرق عقبه است، مردم آن عرب و از اولاد اسماعیل علیه السلام بودند، نام آن شهر اکنون معان است. و معان در حال حاضر یکی از ایالات کشور پادشاهی کشور اردن میباشد، گویند: فاصله آنجا تا مصر هشت شبانه روز راه بود. بصورت کل گفته میتوانیم که: «مَدْيَن» شهری در جنوب شام و شمال حجاز، و نزدیک تبوک است که در آن زمان از قلمرو حکومت فرعون، بیرون بوده است.

مفسران مینویسند که حضرت موسی علیه السلام بدون توشه و وسیله‌ی سواری بیرون آمد و فاصله‌ی بین مصر و مدین که هشت روز راه بود، و راه را بلد هم نبود. اما به خدایش حسن ظن داشت. خدا فرشته‌ای را فرستاد و او را راهنمایی کرد. روایت است که وقتی به مدین رسید از فرط لاغری شکمش به پشتش چسبیده بود؛ چون در راه از برگ درختان تغذیه می‌کرد. (تفسیر رازی ۲۴۰/۲۴).

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدَرَ الرَّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾

هنگامی که به آب مدین رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که (مواشی شان) را آب می دادند، و غیر آنان دو دختر را دید که [مواشی شان را از رفتن به سوی آب] باز می دارند؛ گفت: چه چیزی شما را بر بازداشتن [گوسفندان] وامی دارد؟ گفتند: ما [این دام هایمان را] آب نمی دهیم تا [این] شبانان [دام هایشان را] برگردانند و پدر ما پیری کهنسال است [به این علت از انجام این کار معذور است]. (۲۳)

هنگامیکه موسی علیه السلام به منطقه چاه آب مدین رسید دید که مردمان زیادی بر دور و به آن چاه گرد آمده‌اند و میخواهند مواشی خویش را سیراب کنند در یک طرف چاه دو نفر دختر را دید که منتظر اند که گوسفندان خویش را هم آب دهند. موسی علیه السلام به آنان گفت: شما دو نفر چه کار میکنید، گفتند: پدر ما پیرمرد پیر و کهنسالی است و ما گوسفندان خویش را هم آب می دهیم، ولی منتظر هستیم تا سایرین از آب دادن گوسفندان

خویش خلاص شوند و چاه برای آب دادن گوسفندان ما خلوت شود. زیرا عادت ما اینست تا زمانیکه سایرین از سر چاه نه روند ما به گوسفندان خویش آب نمی دهیم. عادت ما این است تا مردم حیوانات خود را آب ندهند و نروند ما گوسفندان را آب نمی دهیم. و نمی خواهیم با مردان اختلاط داشته باشیم.

ابو حیان گفته است: بدین وسیله عذر و دلیل این که خود گوسفندان را آب می دهند، برای موسی گفتند و یادآور شدند که پدرشان به سبب پیروی و ضعف نمی تواند گوسفندان را آب بدهد، بدین وسیله مهر و عطوفت موسی را خواستار شدند که آنها را یاری دهد. (البحر ۱۱۴/۷).

فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾

پس موسی به (مواشی) آن دو آب داد، سپس به سایه بازگشت و گفت: ای پروردگارم! من به آنچه از خیر که به بسویم فرود آوردی، محتاجم. (۲۴)

«تَوَلَّى»: پشت کرد و رفت. «خَيْرٌ»: رزق و روزی. خوبی و نیکی. «إِنِّي... فَقِيرٌ»: هر رزقی که برای من فرستی نیازمند آنم، و هر گونه نیکوئی که در حق من کنی محتاج بدانم. پس موسی گوسفندان آن دو دختر را آب داد و سپس به سوی سایه درختی رفته در زیر آن نشست و گفت: پروردگار! من به روزی و فضلت از قبیل غذا و مانند آن فقیر و نیازمندم. حضرت موسی علیه السلام سخت گرسنه بود، از خدا طلب روزی می کرد.

ضحاک گفته است: هفت روز جز سبزیجات زمین چیزی نخورده بود. (ابن کثیر ۱۰/۳). ابن عباس (رض) گفته است: حضرت موسی از مصر به «مدین» رفت، و جز سبزیجات و برگ درختان خوراکی نداشت و پایش برهنه بود، همین که به مدین رسید کفش هایش از پاهایش کنده شدند. در سایه درختی نشست، او که برگزیده‌ی خلق خدا بود شکمش به پشتش چسبیده بود و سبزه‌ی سبزیجات از داخل شکمش دیده میشد، حتی به نصف خرما محتاج بود. (طبری ۳۹/۲۰).

از عمر بن خطاب (رض) روایت شده است که فرمود: موسی علیه السلام چهارپایان آنان را از چاهی آب داد که با سنگی بزرگ که جز ده مرد توان برداشتن آن را نداشتند، پوشیده شده بود، سپس مجدداً آن سنگ را بر سر آن چاه برگردانید. «آن‌گاه» که موسی علیه السلام از آب دادن برای آن دو فارغ شد؛ «به سوی سایه برگشت» و مجدداً در آن نشست «و گفت: پروردگار! من به هر خیری که بر من بفرستی» اندک باشد یا بسیار «فقیرم» یعنی: نیازمندم. مراد وی از خیر، غذا برای رفع گرسنگی بود چراکه او بی‌توشه از مصر به راه زده بود و توشه وی هر خوراکی‌ای بود که در راه می‌یافت.

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥﴾

پس یکی از آن دو [دختر] در حالی که با حالت شرم و حیا گام بر می داشت، نزد او آمد [و] گفت: پدرم تو را می طلبد تا مزد آب دادن (مواشی ما) را به تو دهد. چون نزد او آمد و داستانش را بیان کرد، گفت: دیگر نترس که از آن گروه ستمکار نجات یافتی. (۲۵) «عَلَى اسْتِحْيَاءٍ»: با حیا و شرم.

روایت است که چون آن دختران در آن روز زودتر از همیشه نزد پدر رفتند، پدر از آمدن زود هنگام دختران خویش تعجب کرد و از علت آن پرسید، آنها داستان مردی را که مواشی را برایشان آب داده بود به وی گفتند. سپس او به یکی از آن دو دخترش دستور داد تا نزد

آن مرد رفته و او را به خانه وي دعوت نمايد و آن دختر طبق دستور پدر نزد موسي آمد. اكثر مفسران برآنند كه آن دو دختر، دختران شعيب عليه السلام بودند اما در قرآن عظيم الشأن وسنت چيزي كه بر اين امر دلالت كند، وجود ندارد.

حضرت عمر رضی الله عنه گفته است: یعنی از جمله زنان جسور و بی‌بندوبار نبود. در این اثنا یکی از آن دو دختر كه با ارمش ووقار گام برمي‌داشت باز آمد و به موسي گفت: پدرم تو را به خانه ما خواسته تا اجرت آب دادن حيوان‌های ما را به تو بدهد. ابن كثير در مورد مي‌فرمايد: در عبارت، رعایت ادب شده است؛ چرا كه او را به طور مطلق نخواند تا موجب شك و تردید نشود. (ابن كثير ۱۱/۳)

پس موسي همراه دختر به راه افتاد و وقتی كه با پدرش شعيب ملاقات كرد **«فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»** داستان و سبب فرارش را از مصر برایش به تفصیل به قصه گرفت. شعيب گفت: نترس؛ زیرا الله متعال تو را از چنگ ستمگران نجات داده است چرا كه آنان را بر ما سلطه‌اي نيست و هرگز آزارشان به ما نخواهد رسيد.

مفسر امام نسفي در تفسير خويش **«التيسير في التفسير»** مينويسد: **«این آيه دليل بر جايز بودن عمل به خبر واحد، رفتن با زن بيگانه همراه با احتياط و پرهيزكاري و گرفتن مزد در قبال كار معروف، به هنگام نياز مندي است.»**

از جمله **«تَمَشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ»** آيه مباركه معلوم ميشود كه: رفت و آمد زن در بيرون خانه بايد بر اساس حيا و عفت باشد. (حيا، از برجسته‌ترين كمالات زن در قرآن می‌باشد).

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ﴿٢٦﴾
يكي از آن دو دختر: اي پدر من! او را استخدام كن؛ زیرا بهترين كسي كه استخدام مي كني آن كسي است كه نيرومند و امين باشد [و او داراي اين صفات است]. [۲۶]

در اين ميان يكي از آن دو دختر به پدرش گفت: اي پدر! موسي را براي چراندن و آب دادن گوسفندان استخدام كن. وي در حقيقت بهترين كسي كه استخدامش مي‌كني همان كسي است كه بر نگهداشت گوسفندان نيرومند و در كار خويش امانتدار بوده و امانت را خيانت نكند. ابو حيان گفته است: سخنانش حكيمانه است و جامع؛ زیرا وقتی كفايت و امانت در مجرى امری جمع شده باشد مقصود حاصل ميشود. (البحر ۱۱۴/۷).

ابن كثير نقل ميكند: **«پدر آن دختر به وي گفت؛ از كجا دانستي كه اين مرد توانا و امانتدار است؟ گفت: توانايي او را از آن دانستم كه صخره‌اي را از جا برداشت كه جز ده مرد به برداشتن آن توانا نبودند. و امانتداري و درستكاري او را از اين امر دانستم كه چون در راه با او مي‌آمدم، از او جلوتر رفتم تا پيشاپيش وي حركت كنم اما او به من گفت: تو از پشت سرم بيا و اگر راه را اشتباه كردم، سنگريزه‌اي به سوي من بينداز، آن وقت ميدانم كه راه را اشتباه رفته‌ام.»**

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجَ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْئَلَ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾

(آن مرد كهن سال) گفت: مي‌خواهم يكي از اين دو دخترم را به نكاح تو درآورم به شرط آنكه هشت سال اجير من باشي، و اگر ده سال را تمام كردي، اختيارش باخود توست [وربطي به اصل قرارداد ندارد]، و من نمي‌خواهم بر تو سخت گيرم، اگر الله بخواهد مرا از نيكان خواهي يافت. (۲۷)

«تَأْجِرْنِي»: برای من کار کنی. خویشتن را کارگر من گردانی.

«گفت» پدر آن دو دختر به موسی علیه السلام «من میخواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو در آورم در قبال این که هشت سال برای من کار کنی» یعنی: دخترم که گویند نامش صفورا بود را به این شرط به ازدواج تو در می آورم که مهر وی هشت سال کار تو نزد من باشد و این کار، عبارت است از چوپانی گوسفندانم «و اگر آن را در ده سال به پایان رساندی، این از نزد توست» یعنی: اگر به جای هشت سال، چوپانی را به ده سال رسانیدی و دو سال را در خدمت به من افزودی، این بخشش و فضلی از نزد توست، نه الزام و اجباری از جانب من.

بدین ترتیب، او این قضیه را به مردانگی و همت خود موسی علیه السلام موکول کرد «و نمیخواهم بر تو سخت گیرم» با الزام و اجبارت به تمام کردن ده سال «و مرا انشاءالله از صالحان خواهی یافت» در حسن صحبت، معامله نیک و وفای به عهد است. در حدیث شریف آمده است: «موسی علیه السلام خود را در برابر عفت فرج (شرمگاه) و غذای شکمش اجیر گردانید».

این آیه کریمه دلیل مشروعیت خواستگاری ولی برای دخترش از مردی است که کفو و شایسته باشد و این امر در اسلام سنتی پایدار است چنانکه معروف است عمر دخترش حفصه را به ابوبکر و عثمان پیشنهاد کرد. و موارد بسیار دیگری از این دست نیز در ایام نبوت و عصر صحابه کرام روی داده است.

همچنین این آیه دلیل جمهور فقهاء است بر این که نکاح دادن دختر حق ولی است نه حق خود دختر، بجز امام ابو حنیفه (رح) که این امر را در حوزه اختیار خود دختر می‌داند. (تفسیر انوار القرآن).

قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٢٨﴾

[موسی] گفت: این قرارداد میان من و تو باشد، هر یک از این دو مدت را به پایان برم هیچ تعدی و ستمی بر من نیست، و الله بر آنچه میگوییم وکیل و گواه است. (۲۸) «الْأَجَلَيْنِ»: دو مدت. دو سرانجام. قضیت: به پایان بردم، به انجام رسانیدم، به سر بردم، طی کردم «لَا عُدْوَانَ عَلَيَّ»: نباید به من ستم شود و بر مدت افزوده گردد. گناهی بر من نیست، چرا که زمان کار خود را به پایان برده‌ام. «وَكَيْلٌ»: شاهد و گواه. کسی که کار بدو واگذار میشود و حافظ مردمان و مسؤول کار آنان است.

در مقابل حضرت موسی علیه السلام در جواب «گفت» «این» قرارداد و عهدی که آن را بازگو کردی و بر من و خود در آن شرط نهادی «میان من و تو باشد» و هیچ یک از ما دو طرف نباید از مفاد آن تخلف کنیم «هریک از این دو مدت را به انجام رسانیدم» هشت یا ده سال را «نباید بر من عدوانی باشد» «و خدا بر آنچه میگوییم» از این شرط هایی که در میان ما منعقد شد؛ «وکیل است» یعنی: گواه و نگهبان است لذا هیچ یک از ما راهی به سوی تجاوز از این شروط نداریم. خوانندگان گرامی!

در آیات (29 الی 37) در باره بازگشت موسی علیه السلام به مصر پس از ده سال در مدین، رسیدن به پیامبری، پیامبری هارون، تکذیب فرعون، بحث بعمل می‌آید.

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٩﴾

چون موسی آن مدت را به پایان برد و با خانواده اش رهسپار [مصر] شد، از جانب طور آتشی دید، به خانواده اش گفت: معطل کنید که من آتشی دیدم، [می روم] شاید خبری از آن برای شما بیاورم یا پاره ای از آتش را می آورم تا گرم شوید. (۲۹) بعد از اینکه مدت تعیین شده بین شعیب علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام به پایان رسید و آن کاملترین دو مدت، یعنی مدت ده سال بود.

ابن عباس (رض) گفته است: مدت «اتم» و «اکمل» یعنی ده سال را به پایان رساند. حضرت موسی علیه السلام با همسر خویش راهی سفر مصر شد.

حضرت موسی از فاصله دور آتشی فروزان را از طرف کوه طور به همسر اش گفت: «قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» در اینجا بمان من از دور آتشی را دیدم.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: شبی که حضرت موسی با همسر اش عزم سفر مصر را بنا گذاشت، شبی سرد و تاریکی بود و آنها راه را گم کرده بودند، بادی تند می وزید که رفتن را مشکل می ساخت همسرش از درد زایمان به خود می پیچید در چنین موقعی آتشی را از دور دید، به طرف آتش به راه افتاد که شاید در آن اطراف انسانی را بیابد و راه را به او نشان دهد.

همانگونه که خداوند میفرماید: «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ» شاید خبری از راه به دست آورم و کسی را ببینم که راه را به من نشان دهد. «أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» یا شعله ای از آتش بیاورم، باشد که خود را گرم کنید.

فَلَمَّا آتَاهَا نُودِي مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٠﴾

چون نزد آن آمد، از جانب راست آن وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا رسید که ای موسی! یقیناً منم خدا پروردگار جهانیانم. (۳۰)

زمانیکه حضرت موسی به آن آتش رسید، آتشی را نیافت بلکه نوری را یافت، و از طرف راست دره در آن مکان مبارک و از سمت درخت ندایی آمد. «أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» ندا آمد که ای موسی! منم، الله بزرگ و با عظمت که با شما صحبت می کنم و از اوصاف نقص منزله ام، پروردگار انس و جن و تمام خلایق هستم.

عبد بن حمید و ابن جریر از عبدالله بن مسعود (رض) روایت فرموده اند که: «به یاد درختی افتادم که موسی علیه السلام به سوی آن مأوی گرفت (و از آنجا تاج و لقد کلم الله... بر تارک عز وی نهاده شد) پس به شوق دیدار آن درخت یک شبانه روز راه پیمودم تا صبحگاهان بر سر آن درخت رسیدم، بناگاه دیدم که آن درخت، سبز و خرم و پر جنب و جوش است آنگاه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم درود و سلام فرستادم. در این اثنا شترم که گرسنه بود، قصد آن درخت کرد و از آن یک دهن برگ برکند و جوید اما نتوانست آن را فرو برد، بار دیگر بر رسول الله صلی الله علیه وسلم درود و سلام فرستادم و باز گشتم»

قابل تذکر است که در سالهای 2008 میلادی من با خانم خویش عزم سفر به کوه طور و یا هم جبل موسی در مصر نمودیم، بعد از اینکه به وادی مقدس «طوی» رفتیم، از نزدیک این درخت را مشاهده کردیم درخت تاهنوز سبزوارای برگ های کوچک کوچک است،

این درخت فعلاً در محوطه کلیسایی به نام «سانتی‌کترین» قرار داشته و با یک دیوال سنگی احاطه شده است. (در مورد اینکه این همان درخت زمان موسی است و یا خیر الله تعالی خودش بهتر میداند.)

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ ﴿٣١﴾

و عصایت را بینداز چون [انداخت و] آن را دید که حرکت می‌کند گویی مار است، موسی پشت گردانید و بازنگشت. (گفتیم) برگرد و نترس، یقیناً تو از جمله کسانی هستی که در امانند. (۳۱)

و (از تو می‌خواهم) این عصایی را که در دست داری بینداز. پس چون (موسی عصا را انداخت ناگهان) مشاهده کرد که آن (عصا) چنان جست و خیز میکند که گویا ماری چالاک و کوچک است، وقتی دید مانند ازدهای چابک به سرعت می‌جنبد، برگشت و پا به فرار نهاد و سرش را به سوی آن بر نگرداند.

این کثیر گفته است: عصا به ماری عظیم الجثه و بزرگ تبدیل شد، ماری که دهانی بسیار بزرگ داشت و دندان هایش را به هم می‌سایید و از کنار هر صخره‌ای می‌گذشت آن را می‌بلعید و در دهانش صدای تلو خوردنش به گوش می‌رسید و طوری که از کوه به پایین می‌غلند. در این موقع موسی پایه‌فرار گذاشت و پشت سرش را نگاه نکرد؛ زیرا طبیعت انسان از چنان وضعیتی گریزان است. (سید قطب رحمه الله علیه، می‌فرماید: «موسی به عنوان اطاعت از فرمان مولایش عصا را انداخت، اما چه چیزی رخ داد؟ عصایی بود که مدت‌ها آن را در دست داشت و آن را نیک و به یقین میشناخت، اما ماری شد که به سرعت می‌خزید و چابک می‌جنبید و با این که ماری بزرگ بود به سان مارهای کوچک به دور خود می‌پیچید. امری ناگهانی بود که آمادگی آن را نداشت از این رو پا به فرار گذاشت و پشت سرش را نگاه نکرد تا برایش معلوم شود که چیست؟ و در مورد این شگفتی بزرگ بیندیشد. آنگاه فرمان خدا را شنید که می‌فرمود: «یا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ»، آنکه در رعایت خدا باشد چگونه در امان نیست؟ سپس باری دیگر ندا می‌آید: «أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ»، موسی فرمان را اطاعت کرد و دستش را در یخن آستین خودش برد، آن را بیرون می‌آورد باز ناگهان برای بار دوم در یک لحظه دستش سفید و با فروغ و درخشان میشود و بدون این که دچار مریضی شده باشد، تابان است. مدت‌ها پوست آنرا گندم‌گون دیده بود. این نشان دهنده‌ی فروغ و پرتوافشانی حق و استحکام و روشنی دلیل است. از «تفسیر فی ظلال القرآن» یکی از حکمت‌های الهی همین است که: برای انجام مأموریت‌های بزرگ، باید قبلاً تمرینات دید، «أَلْقِ عَصَاكَ»: (حضرت موسی علیه السلام باید ابتدا خودش معجزه میدید، تا بتواند آن را در برابر دیگران تکرار و استعمال نماید).

أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ وَاضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَنَّهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٣٢﴾

دستت را در گریبان‌ت ببر تا بدون هیچ عیبی سفید و درخشان بیرون آید، و برای [از بین رفتن] ترسی که دچارش شده‌ای دو دستت را بر سینه بگذار، پس این دو معجزه از ناحیه پروردگارت برای فرعون و اشراف (قوم) اوست. چون آنان قوم نافرمان بدکار بودند (۳۲)

به همین ترتیب به حضرت موسی علیه السلام گفته شد که؛ ای موسی! دستت را دریخن پیراهنت داخل کن تا بدون مریضی و برص، سپید بیرون آید.

همچنان دستت را به سینهات بچسبان تا روانت آرام گیرد و قلبت مطمئن شود. پس این دو نشانه است برایت از بارگاه پروردگارت که یکی: تبدیل شدن عصا به اژدها و دیگری یدببضا بدون آفت و مریضی است. و این دو دلیل بزرگ به سوی فرعون و سران قومش بر قدرت و یگانگی حق تعالی و راستگویی موسی است. در حقیقت فرعون و سران قومش از طاعت الله متعال خارج و از حدودش تجاوزگر بودند.

ابن کثیر میگوید: «خداوند متعال به موسی علیه السلام امر کرد که وقتی از چیزی میترسد، دست خود را به سینه‌اش بچسباند و در این صورت، آن ترس و بیم وی از بین می‌رود. ابن کثیر اضافه میکند: چه بسا اگر کسی بر سبیل اقتدا به موسی علیه السلام این کار را بکند و دست خود را بر روی سینه‌اش بگذارد، بیم و ترس وی از بین برود چنان‌که ابن عباس (رض) گفته است.»

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿٣٣﴾

موسی گفت: پروردگارا، من از فرعونیان یک نفر را کشته‌ام و میترسم که مرا به قتل رسانند. (۳۳)

موسی علیه السلام گفت: خدایا! من یک نفر قبطی از آل فرعون را کشته‌ام، در حالیکه به قتلش مامور نبوده‌ام. و می‌ترسم وقتی نزد آنها بروم در مقابل آن مرا بکشند. مفسران گفته‌اند: منظور همان قبطی است که او را با مشیت زد و مرد، آنگاه از خدایش درخواست کرد که در دیدارش با فرعون او را تقویت کند و برادرش، هارون را با او بفرستد.

وَإِخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾

و برادرم هارون زبانش از من گویاتر است، پس او را همراه من بفرست که یاور و دستیارم باشد تا [در همه امور] مرا تصدیق کند؛ زیرا می‌ترسم [فرعون و فرعونیان] تکذیب کنند. (۳۴)

«رِدْءًا»: یاور و مددکار.

«يُصَدِّقُنِي»: هدف این است که با توضیح گفتارم و ردّ شبهات دیگران، راستی و درستی من روشن شود.

قرآن عظیم الشان در (آیه 24 سوره طه) میفرماید: به موسی علیه السلام الله تعالی هدایت میفرماید که: «أَذْهَبَ إِلَيَّ فِرْعَوْنُ إِنَّهُ ظَعْنٌ ﴿24﴾» «به سوی فرعون برو؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است.»

حضرت موسی علیه السلام خاشعانه به دعا پرداخت و گفت: پروردگارا سینه‌ام را فراغ و گشاده دار تا در پرتو شرح و سعه صدر، خشم و کین از دل برخیزد و با آرامش تمام رسالت آسمانی را به جای آورم و کار رسالت مرا بر من آسان گردان و گره از زبانم بگشا، تا این که سخن مرا بفهمند و یآوری از خاندانم برای من قرار بده برادرم هارون را. «قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَمُوسَى ﴿36﴾» [طه: 36]. خداوند موسی را ندا داد و فرمود: «ای موسی خواسته تو به تو داده میشود». «قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿33﴾» [القصص: 33]. «گفت: پروردگارا! من یک نفر از آنان را کشته‌ام، میترسم مرا بکشند.»

خداوند متعال فرمود: ای موسی مترس چند بار شما را از ترس و ناراحتی نجات دادیم مثلاً شما یادت نیست که به منظور حفظ شما از فرعونیان به مادرت گفتیم ترا در تابوت و صندوقی اندازد و آن را به دریا بسپارد و به دریا نیز فرمان دادیم او را به کنار منزل فرعون ببر و محبت ترا نیز در دل فرعون و همسرش انداختیم، تا ترا به منزل خود ببرند و مادر خودت را برای تو به عنوان پرستار و شیرده انتخاب کنند و موقعی که یک نفر قبطنی را کشتی باز ترا نجات دادیم و به تو الهام کردیم که به طرف مدین حرکت کنی و چند سال در آنجا ماندی، درحالیکه مجرد بودی و در آنجا متأهل شدی و ثروت و مال زیادی را در آنجا به دست آوردی و از همه مهم‌تر به رتبه پیامبری رسیدی و در نتیجه به زادگاه خود مصر برگشتی الآن هنگام انجام مأموریت است تو و برادرت همراه با آیات من که در اختیارتان قرار داده ام، بروید و در ذکر و یاد و اجرای فرمان من سستی نکنید به سوی فرعون بروید که سرکشی کرده است و در کفر و طغیان از حد گذشته است. (ملاحظه شود کتاب زندگانی پیامبران نوشته: استاد محمد شلماش (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری)

امام رازی در تفسیر خویش مینویسد: یعنی شما برادرم، هارون را با من بفرست تا در ارائه و بیان دلیل مرا یاری دهد. مقصود این نیست که هارون بگوید: درست گفتی، یا به مردم بگوید: موسی راست میگوید، بلکه منظور این است که هارون با بیان فصیح خود دلایل را توضیح دهد و در مورد شبهات جوابگو باشد و با کفار به جدل پردازد. (تفسیر کبیر ۲۴/۲۴۹).

اقرار به کمالات دیگران، خود يك کمال و ارزش است. «هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي» حضرت موسی با این که پیامبر اولوالعزم بود، به کمال برادرش اقرار کرد. به این ترتیب بود که موسی علیه السلام به بارگاه پروردگار متعال در حق برادرش شفاعت کرد تا او را مانند وی به رسالت برگزیند و بدین جهت برخی از سلف گفته‌اند: هیچ برادری بر برادرش منتهی بزرگتر از منت موسی بر هارون ندارد زیرا موسی علیه السلام میانجی و واسطه برادرش در امر گزینش وی به نبوت و رسالت گردید. همچنان هر نیرویی را در جای خود بکار بگیریم. «هُوَ أَفْصَحُ» (هارون دارای بیانی شیوا بود و در این مأموریت تبلیغی، سخن رسا نقش اساسی داشت، لذا حضرت موسی از خداوند همراهی او را درخواست کرد).

قَالَ سَتَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعُلُ لَكَمَّا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ الْعَالِبُونَ ﴿٣٥﴾

(الله) به او فرمود که ما به همدستی برادرت (هارون) بسیار بازویت را قوی میگردانیم و به شما در عالم، قدرت و حکومتی می‌دهیم که هرگز دشمنان به شما دست نیابند، به سبب معجزات ما، شما و کسانی که از شما پیروی میکنند غالب خواهید شد. (۳۵) «سَتَشُدُّ»: محکم و استوار خواهیم کرد. قوّت و قدرت خواهیم داد. «عَضُدٌ»: بازو. تقویت بازو، کنایه از تقویت و پشتیبانی شخص است. «سُلْطَانًا»: سلطه و شوکت. تسلط و قدرت.

خداوند متعالی در اجابت درخواست موسی گفت: به وسیله‌ی برادرت تو را تقویت کرده و یاری می‌دهیم، و غلبه و تسلط شما را بر فرعون و قومش مقرر می‌داریم. بنابر این آن‌ها

به شما آزاری رسانده نمی توانند. بدان ای موسی! که تو و هارون و پیروان مؤمن تان همگی، با ادله راستین ما بر فرعون پیروز و غالب خواهید بود.

واقعاً بهترین نوع برادری، در تأیید حقّ و بازوی یکدیگر بودن در مسیر خداوند است.
فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٣٦﴾

پس هنگامی که موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: این جز جادویی ساختگی و دروغین نیست، وما این [ادعای نبوت و دعوت به توحید] را از پدران پیشین خود نشنیده ایم [که به ما گفته باشند کسی در میانشان به عنوان پیامبر و دعوت کننده به توحید آمده باشد!!] (۳۶)

«بَيِّنَاتٍ»: آیات ما. معجزات ما. دلایل و حجّت های ما.
«بَيِّنَاتٍ»: روشن. حال است.

«مُفْتَرَى»: سر هم کرده و به هم بافته. مرادشان این بود که موسی در ادعای خود دروغ میگوید و سخنان و معجزه های او، جادویی خود او است؛ نه فرموده و معجزه هایی که خدا فرو فرستاده باشد و بدی شان نموده باشد. («ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).

تهمت، بزرگترین حربه‌ی مستکبران علیه مصلحان است. با تأسف باید گفت: هستند برخی از انسانها که، منطق روشن را فدای گذشته تاریک میکنند. بطور مثال زمانی که موسی علیه السلام، با برهان های منزله از جانب پروردگار با عظمت و حجّت های راستینی که روشنگر حق از باطل بود نزد فرعون و همراهانش آمد آنان به موسی گفتند: یعنی: آنچه‌ی که با خود از ادعای نبوت آورده‌ای، در دوران اجداد ما روی نداده است. یا ما چنین سحر و جادویی را نشنیده‌ایم، پدرانمان را جز بر رسم و راه شرک ندیده‌ایم و از آنان دین توحید را سراغ نداریم، با آن که اجداد ما اهل تمدن هم بوده‌اند. پس این دین که تو ادعای آنرا داری دروغی بیش نیست.

وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٣٧﴾

و موسی گفت: پروردگارم به کسی که از نزد او هدایت آورده و به کسی که سرانجام نیک برای اوست داناتر است؛ بی‌گمان ظالمان کامیاب نمیشوند. (۳۷)

در آیه قبل ملاحظه نمودیم که: فرعونیان با گستاخی و با بی ادبی کامل، معجزات الهی را سحر معرفی کرده و اظهار داشتند که ما گویا در تاریخ اجداد خویش چنین حرفی را نه شنیده ایم. ولی در این آیه مبارکه حضرت موسی به کنایه به آنان میفرماید: شما دروغ میگویید، زیرا قبل از من، کسانی چون حضرت یوسف چراغ هدایت نیاکان شما را در دست داشته و دین ابراهیم را ترویج می‌کرده‌اند.

و موسی علیه السلام به فرعون گفت: بی‌گمان پروردگارم انسان راستگویی درستکار را که پیام آور حق است از دروغگویی که به ناروا جدال می‌کند، باز میشناسد و او به کسی که فرجام نیکو و پایان خوش سرای آخرت برای وی است داناتر میباشد. ملاحظه مینمایم که موسی علیه السلام در برابر تکذیب کفار که معجزات را سحر میخوانند، به خداوند متعال توکل کرد. به یاد داشته باشید: کسانی که انبیا را ساحر می‌نامند، ظالمین و ستمگرانی بیش

نیستند. و یقین داشته باشید کسی که ظالم و ستمکار و ناپاک باشد و به خدا دروغ ببندد، ابداً خوشبخت، رستگار و کامیاب نمی‌شود.

مطالعه کنندگان گرامی!

اگر به فحواي آیات متبرکه (29 الي 37) نظر به اندازیم با تمام وضاحت در خواهیم یافت؛ دشمن که تاب مقاومت را در برابر معجزات الهی نداشته و از پدرانشان چنین چیزی خارق العاده را نشنیده باشند، مطمئناً آن را سحر و شعبده بشمار می‌آورد. در آیه هیچ جای شکی نیست که دشمنان دین خدا و معجزه ی الهی در هر زمان و مکانی سخنشان و اتهامات شان یکی است، همان طور که مشرکان مکه به محمد صلی الله علیه وسلم می‌بستند. توجه باید داشت که جواب واضح، روشن و گویای موسی علیه السلام به فرعون این است که گفت: پروردگارم آفریدگار همه چیز و همه کس است و از آشکار و نهان هستی خبر دارد و می‌داند که حق کیست و باطل چیست. در آیات متذکره در مییابیم که:

انسان باید در برابر، تزویر، حيله، دروغ، شعبده بازی، مکر و فریب، و استدلال های بیهوده و غیر منطقی، دشمن به انواع نیروی مادی و معنوی مجهز و مسلح باشد، همان طور که موسی علیه السلام از پروردگارش خواست، هارون را وزیر و مشیر و مدافع او بگرداند. در آیات متذکره دریافتیم که درخواست و دعای منطقی و التماس مناسب حال، مستجاب و قطعی است.

فرعون و پیروانش در ادراک حق کور بودند، ناچار به مکر و فریب، عناد و ستیزه جویی برخاستند و به پیروی از شیوهی نادرست و بدون دلیل گذشتگانشان پناه جستند. قطعاً این تقلید بدون برهان و دلیل عقلا و عادت ناپسند و باطل است.

باید در جواب و مناظره کردن با فرمانروایان و زورگویانی چون فرعون و امثالش در هر عصر و دورانی، حکمت و منطق را به کار گرفت، تا بر قدرت استدلال بیفزاید، این است که شیوهی مناظره‌ی موسی علیه السلام با فرعون فقط از روی حکمت و استدلال بود. خوانندگان گرامی!

در آیات (38 الي 43) در باره مجادله‌ی فرعون در مورد ربوبیت خدای متعال، فرجام دشمنی او و قومش، بحث بعمل می‌آید.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَيَّ الطِّينَ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٣٨﴾
و فرعون گفت: ای سران و بزرگان قوم! من جز خودم معبودی را برای شما نمی‌شناسم! پس ای هامان! برای من بر گل آتش بافروز (و آنرا پخته کن) و برای من برج بلندی بساز، تا از خدای موسی اطلاع حاصل نمایم. هر چند من گمان می‌کنم او از دروغگویان است! (۳۸)

از فهم آیه متبرکه معلوم میشود که: روحیه استکباری، مانع پذیرش حق میشود. فرعون گفت: جز خودم هیچ خدایی برای شما نمی‌شناسم. و همچنان ملاحظه میشود که چگونه مستکبران، عقاید و افکار خود را به دیگران تحمیل میکنند. شعار مستکبران همیشه همین است: هر چه را که من نمیشناسم، وجود ندارد. بناءً فرعون به اعیان و اشراف و بزرگان قوم خود گفت: غیر از خودم برای شما خدایی دیگری را نمی‌شناسم. بین این سخن پوچ

فرعون و بین گفته‌ی «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» چهل سال بود. این دشمن خدا دروغ می‌گفت؛ چرا که می‌دانست خدایی دارد که او و قومش را خلق کرده است. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۳). همچنان فرعون در خطاب به هامان مشاور ارشدش کرد! برایم بر گل آتشی بیفروز تا آن گل پخته و مستحکم شود، یعنی: گل را برای من پخته کن تا به آجر تبدیل شود، آنگاه بر جی برای من بساز. شاید من از خدای موسی اطلاع یابم یعنی: بر آن برج بلند فراز شوم و خدای موسی را ببینم این را به عنوان ریشخند و تمسخر می‌گفت. و تکرار میکرد از اینکه موسی می‌گوید: خدایی دار آسمان دارد، او را دروغگو می‌دانم.

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾

و خلاصه فرعون و سپاهیان‌ش به ناحق در زمین سرکشی و تکبر کردند و چنین پنداشتند که به سوی ما بازگردانده نخواهند شد. (۳۹)

در طول تاریخ، دیده شده که اشخاصی مغرور و متکبری خود را محور و مرکز همه چیز می‌پنداشتند. طوریکه دیده شد که فرعون و لشکریان‌ش در مصر؛ ظلم و دست به فساد زدند. فرعون و قومش به ناروا در سرزمین مصر تکبر کرده و خود را بزرگتر از آن دانستند که به موسی ایمان بیاورند. و معتقد بودند که حشر و نشری در کار نیست و حساب و کتاب و پاداش و کیفری وجود ندارد.

واقعاً فرعون مستکبر و ظالم بود زیرا نه‌حُجَّت و دلیلی در اختیار داشت که پیام موسی علیه السلام را با آن دفع کند و نه هم خودش کدام دلیل داشت که آن را در مقابل معجزات موسی علیه السلام قرار دهد. فرعون فقط یک استدلال داشت که: حشر و نشری در کار نیست و اساساً حساب و کتاب مجازات و مکافات‌ی وجود ندارد.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاُنظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾

پس او و سپاهیان‌ش را گرفتیم و در دریا افکندیم؛ پس با تأمل بنگر که سرانجام ظالمان چگونه بود؟ (۴۰)

«فَنَبَذْنَاهُمْ»: ایشان را پرت کردیم و انداختیم.

«الْيَمِّ»: دریا.

«أُنظَرُ»: بنگر. مراد نگاه کردن با چشم ظاهر نیست، بلکه با چشم دل است.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: نهایت و انجام مستکبران، ذَلَّت و قهر است. دیده شد و هست مواردی که سزاهای الهی صرف و صرف به آخرت اختصاص ندارد. طوریکه خداوند متعال فرعون و لشکریان‌ش را در همین دنیا نابود، ریشه کن و به سزای اعمال خویش رسانید، و در دریا غرق شان ساخت.

«فَاُنظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» «پس بنگر که نهایت کار ستمکاران چگونه بود» یعنی:

ای محمد صلی الله علیه وسلم! بنگر که سرانجام آن ستمکاران که به اوج سرکشی و کفر رسیده بودند، در دنیا قبل از آخرت، چگونه بود آنگاه که به دریای هلاک در افکنده شدند.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾

و ما آنها را پیشوایانی که دعوت به آتش (دوزخ) می‌کنند قرار دادیم، و روز قیامت یاری نمی‌شوند. (۴۱)

«أُمَّةً»: جمع امام، پیشوایان، مراد سردستگان کفر و ضلال و پیشاهنگان کاروان گمراهان است که در دنیا به آنان خط و نشان میدهند و در دنیا پیشاپیش ایشان به سوی بدبختی حرکت،

و در قیامت نیز در جلو پیروانشان به جانب جهنم راه می افتند و آنان را به دوزخ می کشانند و بدانجا وارد میگردانند (سوره: هود / 98). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل

آنان نه در روز قیامت خود را یاری توانند کرد و نه هم یاورانی دارند که عذاب دامنگیر به سبب کفر و تکذیب را از آنان دفع کند. بدین ترتیب است که خواری دنیا در پیوند با خواری آخرت، جمع او بال گردنشان می شود.

وَأَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ﴿٤٢﴾

و در این دنیا لعنت را از عقبشان فرستادیم و روز قیامت هم از جمله طرد شدگان هستند. (۴۲)

«مقبوح»: کسی است که در خلقت مسخ، مشوه و زشت شده است.

نفرین کردن بر ظالم و ستمگران حتی بعد از نابودی او هم لازم و ضروری است. و در این هیچ جایی شکی نیست که عمل شنیع و بد دنیوی، به عمل شنیع اخروی می انجامد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد از آن که اقوام نخستین را هلاک کردیم، کتابی که برای مردم بصیرت آفرین بود و مایه هدایت و رحمت باشد و تا ایشان یادآورد شوند و عبرت گیرند. (۴۳)

یعنی: پس از آنکه اقوام نوح، عاد، ثمود، قوم لوط و اصحاب مدین را نابود ساخت و بعد از اینکه فرعون و قومش را هلاک کرده و قارون را در زمین فروبردیم؛ «به موسی کتاب» تورات را «دادیم که به عنوان روشنگری‌هایی برای مردم بود».

پایان کار مستکبران، هلاکت و نابودی است، با شکست طاغوت، زمینه برای صالحان فراهم میگردد. و واقعیت امر اینست که: ارسال کُتُب و رُسُل، بر اساس رحمت الهی است. تا انسان بصیرت پیدا نکند، هدایت نمی شود و تا هدایت نشود، لطف و رحمت الهی را دریافت نمیکند. با تأسف باید گفت: با وجود کتب آسمانی و پیامبران، باز هم گروهی از انسانها هدایت را نمی‌پذیرند.

خوانندگان گرامی!

پس از پایان قصه‌ی موسی و هارون علیهما السلام، با فرعون و قومش و رویدادهای شگفت‌انگیز و اندرزهای گوناگون را به بیان گرفت خداوند متعال، هم‌همی این رویدادها را ضمن بیان رازهای غیبی و نهانی-که جز پروردگار با عظمت کسی از آن باخبر نیست. برای پیامبر صلی الله علیه السلام، بیان تا اینکه وی مردم از آن مطلع گردانند.

بناءً در آیات (44 الی 51) در باره موضوعاتی از قبیلی: ضرورت ارسال پیامبران، برخی از دلایل، نشان درستی رسالت پیامبرخاتم الانبیا، هکذا درباره مشرکان مکه، که قرآن و پیامبر را باور نداشتند، بحث بعمل می آورد.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٤٤﴾

و (ای محمد) تو در جانب غربی (کوه طور) نبودی، آن دم که امر نبوت را به موسی ابلاغ کردیم. و تو از شاهدان این ماجرا نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی نهادیم). (۴۴)

ابن کثیر گفته است: خدا در اینجا دلیل نبوت پیامبر صلی الله علیه و سلم را یادآور میشود؛ چرا که از اخبار گذشته طوری خبر میدهد که گویا شنونده آن را مشاهده می‌کند و گذشته را می‌بیند، در صورتی که او مردی بی‌سواد بود و خواندن و نوشتن را نمی‌دانست و هیچ کتابی را نخوانده و در میان قومی بزرگ شده بود که چیزی از این قبیل مطالب را نمی‌دانستند، پس معنی آیه چنین است: تو در آنجا حضور نداشتی، اما خدا آن را به تو وحی کرده است تا آنها را از این نمانها باخبر سازی. (ابن کثیر ۱۵/۳).

وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٤٥﴾

ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم، پس عمرشان طولانی شد. و تو در میان اهل مدین مقیم نبودی تا آیات ما را بر آنان بخوانی، لیکن ما فرستنده بودیم. (۴۵) در تفسیر صفوة التفسیر محمد علی صابونی می‌نویسد:

اما بعد از موسی ملت‌ها و نسل‌ها را خلق کردیم. و زمانی طولانی بر آنها گذشت و فاصله طولانی شد، در نتیجه آنها یاد الله تعالی را فراموش کردند و شریعت‌ها و مقررات را تغییر داده و تحریف کردند. پس ای محمد! تو را فرستادیم تا امر دین را تجدید کنی و از نو آن را بنیان نهی.

ابو سعود گفته است: یعنی اما در فاصله‌ی زمان تو و زمان موسی، ملت‌های زیادی را خلق کردیم، و امر بر آنان طولانی شد و شرایع و احکام تغییر یافت و اخبار بر آنان مبهم شد، پس به تو وحی کردیم. پس با اکتفا به ذکر «موجب»، این تفصیل حذف شده است. (ابو سعود ۱۵۵/۴).

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾

و زمانی که ما موسی را ندا دادیم، تو در ناحیه طور نبودی ولی به سبب رحمتی از پروردگارت [سرگذشت موسی را به تو وحی کردیم] تا به مردمی که پیش از تو [تا زمان عیسی] بیم دهنده‌ای برای آنان نیامده بود، بیم دهی تا متذکر و هوشیار شوند. (۴۶) مفسران گفته‌اند: منظور از «قوم» مردم مکه‌اند که قبل از رسول الله صلی الله علیه و سلم در زمان فترت یعنی دوران انقطاع رسالت و در فاصله‌ی بین عیسی و محمد صلی الله علیه و سلم به سر می‌بردند. این فاصله‌ی زمانی حدود شش صد سال می‌باشد.

وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

هرگاه ما پیش از فرستادن پیامبری آنها را به خاطر اعمالشان مجازات می‌کردیم میگفتند پروردگارا چرا رسولی برای ما نفرستادی تا آیات ترا پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟ اگر به خاطر این امر نبود مجازات آنها به جهت اعمالشان نیاز به ارسال پیامبر هم نداشت! (۴۷) در آیه قبل هدف آمدن انبیاء را انذار و هشدار دانست، این آیه هدف دیگر بعثت را که اتمام حجت و بستن راه بهانه و عذر است با زیبایی خاصی بیان میدارد. مفهوم کلی این آیه مبارکه این است که: کفار می‌گویند: بدبختی و مصیبت ما به خاطر عمل فاسدی است که به سبب نداشتن پیامبر مرتکب شده‌ایم، اگر پیامبر می‌داشتیم گرفتار چنین انحرافی نمی‌شدیم، الله متعال در جواب می‌فرماید: ما برای اتمام حجت بر آنها پیامبرانی فرستادیم.

قرطبی گفته است: جواب «لولا» محذوف است و تقدیر آن چنین است: (لما بعثنا الرسل) پیامبران را مبعوث نمی‌کردیم. (تفسیر قرطبی ۲۹۳/۱۳).

و در التسهیل آمده است: «لولا» ی اول حرف امتناع است و «لولا» ی دوم برای تخصیص است و معنی آیه چنین است: چنانچه به سبب کفرشان مصیبتی به آنها نمی‌رسید، پیامبران را نمی‌فرستادیم. اما به منظور قطع عذر و بهانه‌ی آنها و اقامه‌ی حُجَّت بر آنان، پیامبران را فرستادیم تا نگویند: چرا پیامبری را نفرستادی تا ما از آیات تو پیروی کنیم و از جمله‌ی مؤمنان باشیم. (التسهیل ۱۰۷/۳).

باید گفت که: بسیاری از مصائب و حوادث تلخ، مولود عملکرد خودماست. «تُصِيبُهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» بلی اعمال نیک و بد، در همین دنیا نیز اثر خود را می‌گذارند. ولی ایمان به الله تعالی و پیروی از انبیاء، رمز نجات از مصیبت‌هاست.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْلَمَ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ ﴿٤٨﴾

پس هنگامی که حق [چون قرآن و پیامبر] از سوی ما برای آنان آمد [به جای آنکه بپذیرند] گفتند: چرا مانند آنچه به موسی دادند به او نداده‌اند؟ آیا پیش از این به آنچه به موسی داده شد، کفر نورزیدند؟! گفتند: [این تورات و قرآن] دو جادویند که پشتیبان یکدیگرند!! و گفتند: ما منکر هر دو هستیم!! (۴۸)

«الْحَقُّ»: قرآن.

«سِحْرَانِ»: دو تا فسون و جادو. مراد تورات و قرآن است.

«تَظَاهَرَا»: پشت یکدیگر را گرفته‌اند. همدیگر را پشتیبانی و تأکید نموده‌اند.

از خصوصیات منکرین حق، همین است که همیشه: بجای توجه به حَقَّانیت، تنها به مقایسه‌های بی اساس و باطل ذهنی خویش نظر می‌اندازند. و اشخاص متحجّر، حاضر به پذیرش حرف جدید و منطقی نیستند. دشمنان، منطقی و کلام حق را خدشه دار می‌کنند تا راه را برای انکار خود باز کنند.

وقتی آیات حق یعنی «محمد و قرآن» از جانب ما برای اهل مکه آمد، به طریق انکار و لجابت گفتند: مگر نمی‌شد آیات درخشان و دلایل کوبنده‌ای مانند آنچه به موسی عطا شد از قبیل عصا و دست بیضا (یدیبیضاء)، به محمد هم می‌شد؟! خدا در رد سخن آنان فرمود: «أَوْلَمَ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ»: آیا انسان‌های کوردل به آیات و دلایل درخشان‌ی که به موسی عطا شد، کافر نشدند؟

امام مجاهد گفته است: یهود به قریش دستور میدادند که به محمد بگویند: معجزاتی مانند معجزات موسی را برای ما بیاور. الله تعالی در جواب آنها فرمود: آنها به آیات موسی کافر شدند. (مختصر ابن کثیر ۱۷/۳).

بنابراین ضمیر در «أَوْلَمَ يَكْفُرُوا» عبارت است از یهود. نظر ابن جریر چنین است. و ابو حیان گفته است: به نظر من ظاهراً ضمیر به قریش برمیگردد که گفتند: چرا معجزاتی مانند معجزات موسی به محمد عطا نشد؛ چون تکذیب محمد از جانب آنها به منزله‌ی تکذیب موسی، و نسبت دادن سحر به محمد در واقع نسبت دادن سحر به موسی است؛ زیرا پیامبران از یک جا سرچشمه گرفته‌اند. پس هر کس چیزی ناشایست را به یکی از آنها نسبت بدهد، آن را به جمیع نسبت داده است. در این صورت ضمائر با یکدیگر هماهنگ و همسو میشوند. (البحر ۱۲۳/۷).

«قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا» مشرکین میگفتند: تورات و قرآن هر دو جز سحر چیزی نیستند، پس هر دو سحرند و در تصدیق یکدیگر همیاری و همکاری کرده‌اند. سدی گفته است: یعنی هر دو یکدیگر را تصدیق می‌کنند. «وَقَالُوا إِنَّا بَعْثٌ مِّنْ لَّدُنَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ إِن كُنْتَ تُرِيدُ أَن تَمْلِكَ لِنَفْسِكَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ» وگفتند: مابه هر دو کتاب کافریم. ابو سعود گفته است: بدین ترتیب آنها به صراحت انکار کردن هر دو کتاب را اقرار میکنند. و این هم نشان میدهد که آنها بی‌اندازه در انکار و گردنکشی فرورفته‌اند. (ابو سعود ۱۵۶/۴).

قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۴۹﴾

بگو پس اگر راست می‌گویید کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت کننده تر باشد تا از آن پیروی کنم. (۴۹)

یعنی ای محمد! به آنان بگو: اگر در ادعای خود راستگو هستید، کتابی را بیاورید که از جانب خداوند نازل شده باشد و در هدایت و رشد خود از تورات و قرآن بزرگتر و راهنمون‌تر باشد؛ «إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می‌گویید در این‌که هر دوی آنها سحرند. خردمندان به طور یقین می‌دانند که خدا کتابی آسمانی کامل‌تر و فراگیرتر و فصیح‌تر و بزرگتر از کتاب نازل شده بر محمد صلی الله علیه و سلم یعنی قرآن را نازل نکرده است. و بعد از قرآن تورات در جایگاه دوم قرار می‌گیرد، همان‌گونه که خداوند متعال درباره‌ی آن گفته است: (ابن کثیر ۱۷/۳).

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ»، و انجیل را به عنوان متمم و مکمل تورات نازل کرده و بعضی مواد که در تورات بر بنی اسرائیل حرام بود در انجیل حلال شده است. (زاد المسیر ۲۸۸/۶).

فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۰﴾

هر گاه این پیشنهاد تو را نپذیرند، (و ایمان نیاوردند)، بدان آنها از خواهشات خود پیروی میکنند و کیست گمراه‌تر از آنکس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است کسی پیدا میشود؟ مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند. (۵۰) باید گفت که: منکران حق و هوا پرستان، از جمله گمراه‌ترین مردمان بشمار می‌روند.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۱﴾

مآیات قرآن رایکی بعد از دیگری برای آنها آوردیم شاید متذکر شوند. (۵۱) واقعاً هم انسان، مخلوقی است فراموشکار، و ضرورت همیشگی به تذکر دارد. «لَقَدْ وَصَّلْنَا»: ارتباط دادیم و متصل کردیم. یکی بعد از دیگری را فرو فرستادیم. اندک اندک و پیاپی نازل نمودیم و به هم پیوند دادیم (سوره: فرقان / 32). «الْقَوْلُ»: مراد آیات قرآن است.

ابن جوزی گفته است: یعنی قرآن را در بخش‌هایی متفاوت به دنبال هم نازل کردیم و کیفیت عذاب ملت‌های پیشین را گزارش دادیم تا که شاید پند بگیرند. (طبری ۵۶/۲۰).

شأن نزول آیه 51:

807- ابن جریر و طبرانی از رفاعه قرظی (روایت کرده اند: خدا «آیة وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» را در باره ده نفری نازل کرده است که من یکی از آنها هستم) طبرانی 4563 و 4564 و طبری 27504 و 27505 از یحیی بن جعد از رفاعه بن قرظه روایت کرده

اند. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11244 میگوید: این را طبرانی به دو اسناد روایت کرده یکی متصل است و دیگری منقطع.)
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (52 الی 55) در باره ایمان آوردن برخی از اهل کتاب، بحث بعمل می آید.

الَّذِينَ آمَنَّا مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

کسانی که قبل از آن کتاب [آسمانی] به ایشان داده ایم آنان به [قرآن] ایمان می آورند. (۵۲) یعنی: آنان که قبل از قرآن تورات و انجیل را به آنها دادیم (یعنی مسلمانان اهل کتاب) این قرآن را تصدیق میکنند و می پذیرند. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی آنان که از اهل کتاب به محمد صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند.
ولی باید گفت که اهل کتاب واقعی، کسانی هستند که با دیدن اسلام، ایمان می آورند.

شان نزول آیه 52:

808- ابن جریر از علی بن رفاعه روایت کرده است: ده گروه از اهل کتاب به اتفاق پدرم خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم (آمدند و اسلام را پذیرفتند و مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. پس آیه «الَّذِينَ آمَنَّا مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ...» نازل شد.

809- و از قتاده روایت کرده که فرموده است: برای ما گفته میشد: گروهی از اهل کتاب به اتفاق سلمان و عبدالله بن سلام همواره پیرو حق بودند و پس از بعثت محمد (قرآن و اسلام را پذیرفتند. این آیه در شان آنها نازل شده است (طبری 27509 مرسل است).

وَإِذَا يَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴿٥٣﴾

و چون [قرآن] بر آنان خوانده شود گویند به آن ایمان داریم آن حق و از جانب پروردگار ماست، ما پیش از (نزول) آن نیز مسلمان (منقاد و فرمانبردار) بودیم. (۵۳)

یعنی: پیش از نزول قرآن نیز «مسلمان بوده ایم» یعنی: برای الله متعال مخلص و به یگانگی او مقرر و معترف بوده ایم. یا به محمد صلی الله علیه وسلم و به آنچه که با خود از کتاب و رسالت آورده است، مؤمن بوده ایم؛ بدان جهت که شمایل، اوصاف و بشارت به بعثت وی در تورات و انجیل را خوانده و به این حقایق باور داشتیم و میدانستیم که او به زودی در آخرالزمان مبعوث میشود و قرآن بر او نازل میگردد. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

أُولَٰئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٥٤﴾

آنها کسانی هستند که اجر و پاداششان را به خاطر شکیباییشان دو بار دریافت می دارند آنها به وسیله نیکیها بدیها را دفع می کنند، و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می نمایند. (۵۴) الله تعالی در آیه متذکره در باره اشخاصی صابر با زیبایی میفرماید: «أُولَٰئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» به سبب صبرشان در پیروی از حق، و به سبب اینکه در راه خدا اذیت و آزار فراوان را تحمل کردند.

قتاده گفته است: آیه در مورد جمعی از اهل کتاب نازل شده است که بر دین و شریعت حق بودند و تا بعثت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از آن پیروی نموده و به آن عمل کردند، و بعد از این که محمد (ص) مبعوث شد به او ایمان آوردند و او را تصدیق نمودند،

لذا الله تعالی در مقابل صبرشان پاداش آنها را دو برابر عطا کرد. گفته‌اند: از آن جمله سلمان فارسی و عبد الله بن سلام می‌باشند. (طبری ۵۶/۲۰).

«وَيَذُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» و سخنان زشت و ناپسند از قبیل بد ورد و فحش را با سخنان نیکو و پسندیده و زیبا دفع می‌کنند.

ابن کثیر گفته است: با بدی به مانندش مقابله نمی‌کنند، بلکه از آن چشم می‌پوشند و آن را می‌بخشند. (مختصر ۱۸/۳).

«مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» و از حلالی که روزی آنها کرده‌ایم، در راه خیر صرف می‌کنند. همچنان در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر آنان از ابو موسی اشعری (رض) آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرمودند: «سه کس‌اند که پاداش‌شان دوبار داده می‌شود:

- 1- مردی از اهل کتاب که به کتاب اول و آخر ایمان آورده است.
- 2- مردی که دارای کنیزی است و آن را ادب آموخته و نیکو ادبش داده، سپس آزادش کرده و با آن ازدواج نموده است.
- 3- غلام مملوکی که عبادت پروردگارش را به نیکویی انجام داده و خیرخواه مولایش باشد».

قبل از همه باید گفت که: ایمانی دارای ارزش می‌باشد، که بر اساس معرفت و شناخت حق باشد. و در ضمن باید گفت که: شرایط و زمینه‌های اشخاص، در دریافت الطاف الهی متفاوت اند.

همچنان باید گفت: که مورد انفاق تنها مال نیست، از علم، توان و آبرو نیز میتوان انفاق کرد. در حدیث آمده است: «سه نفر دوبار پاداش عمل خود را میگیرند؛ شخصی از اهل کتاب که به پیامبر خود و به من ایمان داشته باشد.» (اخراج از مسلم).

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (۵۵)

و هنگامی که سخن بیهوده‌ای بشنوند، از آن روی بر می‌گردانند و میگویند: اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شما، سلام بر شما [سلام متارکه]، ما خواستار [همنشینی و معاشرت با] نادانان نیستیم. (۵۵)

«اللَّغْوُ»: سخنان پوچ. یاوه سرائی. بیهوده‌گویی چه زیبا است که قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ» مؤمن واقعی کسی است که نه تنها به مجلس لغو نمی‌رود و به سخن لغو گوش نمی‌دهد، بلکه اگر کلام بیهوده‌ای را هم می‌شنوند، عکس العمل نشان میدهد. و یکی از نمونه‌های صبر، بی‌اعتنایی به لغو و اعراض از آن است. البته اعراض و روگردانی و عدم از لغو در گفتن، شنیدن، دیدن و معاشرت، کمالی است که در همه‌ی ادیان الهی از آن ستایش بعمل آمده است.

ابن کثیر در شأن نزول این آیه مبارکه از محمد بن اسحاق نقل می‌کند: در مکه بیست تن یا نزدیک به آن از نصارا نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند... رسول الله برایشان قرآن تلاوت کردند و ایشان مسلمان شدند. پس چون از محضر رسول الله صلی الله علیه السلام بیرون رفتند، ابو جهل بن هشام با جمعی از قریش بر سر راهشان قرار گرفتند و به ایشان گفتند: خدا کاروانیانی مانند شما را ناکام گرداند، چه بد کاروانیانی بودید! مردم و اهل دینتان شما را به اینجا فرستادند تا اوضاع را بررسی کنید و خبر این مرد را برای آنان ببرید اما

هنوز در نشستهای خود نزد وی آرام نگرفتید که از دین خویش جدا گشته و او را در ادعایش تصدیق کردید! ماهیچ قافله‌ای را احمق‌تر از شما نمیشناسیم! آن گروه نو مسلمان از اهل کتاب در پاسخ آنان گفتند: «سلام بر شما! ما را با شما جاهلان چه کار، ما با شما در این بگومگو همراهی نمی‌کنیم...». (انوار القرآن هروی مخلص)

انسان در برابر آنچه می‌شنود، مسئول است. وقاطعیّت، صلابت و عدم سازش، نشان ایمان راسخ است. سود و زیان عمل هر کس به خود او بر می‌گردد. خوانندگان گرامی!

در آیات (56 الی 61) در باره رد شبهات مشرکان، بحث بعمل می‌آید.

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾

قطعاً تو نمی‌توانی هر که را خود دوست داری هدایت کنی، بلکه الله هر که را بخواهد هدایت میکند؛ و او به هدایت پذیران داناتر است. (٥٦)

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي...»: مراد این است که پیغمبر، تبلیغ و ارائه طریق مینماید و بس. توفیق هدایت و ایصال به مطلوب در دست خداوند است (سوره های: بقره آیه 272، یونس آیه 43، ابراهیم آیه 4).

شان نزول آیه 56:

810- مسلم و دیگران از ابو هریره (رض) روایت کرده اند: پیامبر اکرم (به کاکای خود گفت: «لا إله إلا الله» را به زبان بی‌اور تا من در روز قیامت برای تو شهادت بدهم. گفت: اگر سرزنش زنان قریش نمی‌بود که می‌گویند: او را ترس بر این کار مجبور ساخت، با گفتن این سخن خوشنودت می‌کردم.

آنگاه خدای بزرگ آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» را نازل کرد. (صحیح است، مسلم 41 و 42، ترمذی 3188، احمد 2 / 434، واحدی در «اسباب نزول» 662 از ابو هریره (رض) بدون ذکر کلمه «زنان» روایت کرده اند. تنها مسلم این حدیث را به طور اختصار روایت و این کلمه را آورده است.)

811- نسائی و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» به سند محکم و دقیق از ابوسعید بن رافع روایت کرده اند: از ابن عمر سؤال کردم آیا این آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» در باره ابوجهل و ابوطالب نازل گردیده است؟ گفت: بلی.

وَقَالُوا إِن نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نَتَّخِطَفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْلَمْ نُمْكِن لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجَبِّي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾

و گفتند: اگر همراه تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمین خود ربوده میشویم. آیا آنان را در حرم امن جای ندادیم، که ثمرات هر چیزی به عنوان روزی از جانب ما به‌سوی آن رسانده می‌شود؟ لیکن بیشترشان نمی‌دانند. (٥٧)

«الْهُدَى»: هدایت و رهنمود. مراد دین اسلام است.

«نَتَّخِطَفُ»: ربوده می‌گردیم. از میان برداشته می‌شویم.

«أَوْلَمْ نُمْكِنْ»: آیا برای ایشان قرار ندادیم و نساخته‌ایم؟

«ءَامِنًا»: دارای امن و امان. دارای امنیت.

«يُجَبِّي»: جمع‌آوری و حمل می‌شود.

شان نزول آیه 57:

812- ابن جریر از قول عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای از قریش به نبی کریم صلی الله علیه وسلم (گفتند: اگر از تو پیروی کنیم مردم ما را از سرزمین خودمان بیرون میکنند، آنگاه این آیه نازل شد) (طبری 27532).

813- نسائی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این سخنان را حارث بن عامر بن نوفل گفته است (نسائی در «الکبری» 11385 و «تفسیر» 405 از ابن ابوملیکه از عمرو بن شعیب از ابن عباس روایت کرده، نسائی میگوید: عمرو بن شعیب از ابن عباس شنیده است. طبری 27531 از ابن ابوملیکه روایت و عمرو بن شعیب را نام نبرده است. این منقطع است).

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتَنَّاكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تَسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ﴿٥٨﴾

وچه بسیار قریه‌ها را که هلاکش کردیم [زیرا] زندگی خوش آنها را سرمست و مغرور کرده بود. پس این خانه‌های ایشان است که بعد از آنان جز اندکی (در آن) سکونت نشده بود و ما خود ما وارث (دیوار آنان) شدیم. (۵۸) «بَطَرَتْ»: سرمست و مغرور شده است. طغیان و سرکشی کرده است. کفران کرده و ناسپاس گذاشته است (سوره: انفال / 47).
خوانندگان گرامی!

در آیه‌ی قبل خواندیم که گروهی به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر ما به تو ایمان بیاوریم، کفار مگه ما را آواره خواهند کرد، و خداوند فرمود: همان قدرتی که مگه را محل امن و رزق فراوان برای شما قرار داد، بعد از ایمان نیز میتواند نعمت‌هایش را برای شما حفظ نماید. در این آیه خداوند متعال میفرماید: فراموش نکنید که ما بسیاری از شهرها را که سرمست از نعمت‌ها و غرق در رفاه بودند نابود کردیم، شما نیز که به خاطر حفظ رفاه و اموال خود ایمان نمی‌آوردید، با قهر الهی چه می‌کنید؟!

منظور از «فَتَنَّاكَ مَسَاكِنُهُمْ»، مساکن مخروبه‌ی قوم عاد در منطقه احقاف (میان یمن و شام)، یا قوم ثمود در منطقه سدوم است که مردم حجاز در مسافرت‌های تجاری از کنار آنها عبور می‌کردند و با چشم خود می‌دیدند.

در البحر آمده است: این آیه مبارکه اهل مکه را از دچار شدن به عواقب بد قومی می‌ترساند که خدا نعمتش را به آنها ارزانی داد و آسایش آنها را فراهم کرد و معیشت آنها را آسان بساخت، اما آنها ناسپاس بودند و در مقابل آن به سرمستی برخاستند و افراط کردند. در نتیجه خداوند متعال آنان را نابود کرد و دیار آنها را ویران ساخت. (البحر المحيط ۱۲۶/۷).

بنابراین، عذرآوران اهل مکه که از بیم از دست رفتن نعمت‌هایشان خود را در ایمان نیاوردن بهانه می‌آوردند و معذور می‌پندارند، باید بدانند که این عدم ایمان است که سبب زوال نعمت‌ها می‌گردد، نه ایمان آوردن به حق صرف داشتن پول و سرمایه و یا هم داشتن رفاه نه تنها مایه‌ی سعادت نیست که باعث غرور، طغیان و هلاکت است. ونباید فراموش کرد که: سرنوشت افراد و جوامع چه در دنیا و یا هم در آخرت، در گرو اعمال خود آنهاست.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ ﴿٥٩﴾

و پروردگارت بر آن نبوده است که شهرها را نابود کند، تا آنکه [پیش از نابودی] در مرکز آنها پیامبری برانگیزد که آیات ما را بر آنان بخواند، و ما [در هیچ حالی از احوال] نابودکننده قریه ها نبوده ایم مگر در حالیکه اهلس ستمکار بوده اند. (۵۹)

«حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا»: این بخش، آیه مبارکه اشاره به این واقعیت است که لزومی ندارد در هر شهر و هر قریه پیغمبری مبعوث گردد. همین که در یک کانون بزرگ که مرکز اخبار و محل اندیشمندان و پایتخت بزرگان یک قوم است پیغمبری ارسال شود، کافی و بسنده است.

«وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ»: این بخش، بیانگر این مطلب است که ظلم سبب ویرانی است، و ظالمان بدون کیفر و مجازات نمی مانند.

«وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ»: یعنی نابود کردن مردم کافر یک شهر عادت و روش خداوند متعال نمی باشد.

به قولی: مراد از ام القری در اینجا مکه است «و ما هرگز نابودکننده شهرها نبوده ایم» بعد از آن که به سوی مرکز آن ها پیامبری را فرستاده ایم «مگر این که اهالی آنها ستمگر باشند» و با ظلم و کفرشان به الله تعالی و رسولش، سزاوار نابودی گردند.

امام قرطبی میفرماید: الله تعالی اعلام کرده است که آنها را نابود نمی کند مگر این که به سبب ظلم و ستم خود مستحق نابودی بشوند، بدین ترتیب عدالت خود را بیان کرده است؛ زیرا با وجود این که ظالمند اما تا زمانی که بر آنان اِتمام حُجَّت نکند و پیامبرانی را برای آنان نفرستد، آنها را نابود نمی کند. و علم خود به احوال آنها را دلیل بر آنان قرار نمی دهد. (تفسیر قرطبی ۳۰۲/۱۳)

وَمَا أُوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٠﴾

آنچه به شما داده شده متاع زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است، پس آیا از عقلتان کار نمی گیرید؟ (۶۰)

«مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: کالای زندگی دنیوی است و تنها در مدت عمر کوتاهتان از آن استفاده می کنید و بس.

«خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»: خوبتر و پایدارتر. مراد خوب و سرمدی است.

این آیه مبارکه در حقیقت سوّمین جوابی است که خداوند متعال در جواب بهانه جویی کفار مگه (که اگر ما ایمان بیاوریم، زندگانی ما مختل میشود)، میدهد، که آنچه به گمان خام خود از رهگذر عدم ایمان به دست می آورید، متاع و کالای بی ارزش و فانی زندگی محدود دنیاست، در حالیکه آنچه نزد خداست، بهتر و ماندگارتر است.

در آیه مبارکه میفرماید: ای مردم! مال و خیری که به شما عطا شده، متاعی است ناچیز که در زندگی این دنیا از آن بهره می گیرید، و پس از آن منقضی و نابود می شود.

ابن کثیر گفته است: الله تعالی در باره ی حقارت دنیا و آراستگی های ناچیز و نعمت های ناپایدارش خبر میدهد، که در مقابل نعمت های آماده شده و پایدار از جانب خدا برای بندگان صالح در آخرت، ناچیز و ناپایدار است. (مختصر ابن کثیر ۲۰/۳)

«وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى»: و اجر و پاداش و نعمت های ابدی و پایدار که از جانب خدا به بندگان مؤمن عطا میشود از این نعمت های ناپایدار بهتر است. أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٠﴾ آنان را توبیخ کرده است. مگر نمی دانید که پایدار از ناپایدار بهتر است؟ امام فخر رازی گفته است: الله تعالی یادآور شده است که منافع دنیوی با مضراتی در می آمیزد، بلکه زیان های آن بیشتر است، و منافع آخرت تمام نشدنی است، در حالیکه منافع دنیوی پایان پذیر و تمام شدنی است. و سهم هر انسان از دنیا به اندازه ی یک قطره از دریا می باشد. و هر کس منافع آخرت را بر منافع دنیا ترجیح ندهند، در واقع عقل و خردش دچار اختلال شده است. (تفسیر کبیر ۲۶/۲۵).

دنیا از فهم قرآن عظیم الشان:

در قرآن عظیم الشان، از دنیا و زندگانی دنیا با تعبیرات مختلفی ذکری بعمل آمده است، و انسان ها را از اقبال به آن و اغفال در برابر آن برحذر داشته است، از جمله: دنیا، عارضی است. «عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (نساء، 94). دنیا، بازیچه پیش نیست. «وَمَا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» (انعام، 32). دنیا، اندک و ناچیز است. «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (توبه، 38). زندگی دنیا، مایه ی غرور و اغفال است. «وَمَا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (آل عمران، 185).

زندگی دنیا، برای کفار جلوه دارد. «رُزِقَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (بقره، 212). مال و فرزند، جلوه های دنیا هستند. «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (کهف، 46). البته این همه هشدارها به خاطر کنترل مردم دنیاگراست و آنچه در آیات و روایات انتقاد شده، از دنیاپرستی، آخرت فروشی، غافل شدن، سرمست شدن و حق فقرا را ندادن است، ولی اگر افرادی در چهارچوب عدل و انصاف سراغ دنیا بروند و از کمالات دیگر و آخرت غافل نشوند و حق محرومان را ادا کنند و در تحصیل دنیا یا مصرف آن ظلم نکنند، این گونه مال و دنیا فضل و رحمت الهی است.

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهُوَ لِأَقْبِهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٦١﴾

پس آیا کسی که وعده نیک به او داده ایم و حتماً به آن خواهد رسید، مانند کسی است که متاع زندگی این جهان را به او داده ایم، باز او روز قیامت از احضار شدگان (در عذاب) باشد؟ (۶۱) «لأقْبِهِ»: رسنده بدان است.

«الْمُحْضَرِينَ»: احضار شدگان. گرد آورده شدگان. مراد کسانی است که فرشتگان آنان را به پای حساب و کتاب می آورند و برای عذاب حاضرشان میگردانند (سوره های: روم آیه 16، صافات آیه 57).

قبل از همه باید گفته شود که: وعده های الهی، قطعی و مسلم است و وعده های الهی و پاداش های آخری، هم بزرگ است و هم نیکو و اقعیت اینست که: مَثَلُ آن شخصی است که الله تعالی وی را در دنیای کوتاه از شهوت های گذرا و لذت های ناپایا بهره مند گردانیده است و او دنیا را بر آخرت ترجیح داده، دیدار الله تعالی را فراموش کرده و سپس در روز قیامت نزد حق تعالی حاضر ساخته می شود تا وی را در برابر کردارهایش مجازات نماید؟ پس آیا این شخص با آن شخص برابر است؟ هرگز! بنابراین باید انسان ببیند که کدام

انتخاب برایش بهتر است و بر همین اساس او باید گزینه برارنده‌تر و ارزنده‌تر را برای خویشتن اختیار کند. در همه حال توفیق بهره‌گیری از متاع دنیا نیز به دست الله تعالی است. و در ضمن باید به عرض برسانم که: کامیابی دنیوی، به هیچ صورت نشانه‌ی آسودگی آخروی شمرده نمی‌شود.

شان نزول آیه 61:

814- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: خدای بی‌همتا آیه «أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ...» را در باره سرور کائنات و ابو جهل بن هشام نازل کرده است.

815- از وجه دیگر روایت کرده: این آیه در مورد حمزه و ابو جهل نازل گشته است. خوانندگان گرامی!

در آیات (62 الی 70) درباره درهم کوبیدن مشرکان در روز قیامت با سه سؤال، خداوند، حق مطلق و مختار و سزاوار سپاس و بندگی، بحث بعمل آمده است.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٦٢﴾

روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می‌دهد، و می‌گوید: کجا هستند شریکانی که برای من می‌پنداشتید؟! (۶۲)

عزیزان صحنه‌های قیامت را به فراموش نه سپارید. در این دنیا مرتکب عمل نشویم که؛ در قیامت، از جواب آن، در مانده و عاجز بمانیم باشیم. معبودهای دوست داشتنی دنیوی، ذلیلان و محکومان اخروی‌اند. هرکس دیگران را به جای خداوند به سوی خویش بخواند، عذاب الهی برایش حتمی است.

انسان‌ها در انتخاب راه آزادند و مختار اند ولی نباید فراموش کنند که در آخرت جوابگو همه اعمال خویش در برابر عدل الهی می‌باشد.

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ﴿٦٣﴾

کسانی که حکم [عذاب] بر آنان تعلق گرفته می‌گویند پروردگارا اینان کسانی هستند که ما گمراهشان کردیم، ما همچنان که خود گمراه بودیم آنان را گمراه کردیم، [اینک] در نزد تو بی‌زاری می‌جوئیم، ما را عبادت نمی‌کردند (بلکه خواهشات خود را عبادت می‌کردند). (۶۳)

«أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا»: ایشان را گمراه ساخته‌ایم، چرا که خودمان گمراه بوده‌ایم. مراد این است که اغواگران می‌گویند: پیروان ما به میل خود به دنبال ما آمده‌اند و به محض این که وسوسه ما با شهوات ایشان موافقت داشته است، از ما اطاعت نموده‌اند. لذا هر دو گروه یکسان و برابریم (سوره: مائده / 77).

«مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ»: عبادت، در اینجا علاوه از پرستش، معنی اطاعت را نیز دارد. «ترجمه معانی قرآن».

بعد از اینکه قیامت بر پا می‌شود در آنروز صحنه‌های عجیب و گوناگونی اتفاق می‌افتد که این آیات به برخی از صحنه‌ها و اتفاقات اشاره بعمل می‌آورد.

یکی از این صحنه‌ها، سؤالات توبیخ آمیز پروردگار با عظمت از کافران است: صحنه‌ی دیگر، اظهار تنفر و بی‌زاری معبودها از کسانی است که آنها را می‌پرستیدند و صحنه‌ی سوم، ملامت منحرفان از شیطان است که شیطان هم در جواب می‌گوید: مرا سرزنش نکنید، بلکه خودتان را ملامت نمایید؛ «فَلَا تَلْمُزُونِي وَ لَوْ مَوَا أَنفُسَكُمْ» (آیه 22 سوره ابراهیم) در

قیامت، هر کس گناه خود را به گردن دیگری می اندازد، ولی از طرف مقابل هم جواب می شنود که: «بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَٰغِيْنَ» (آیه 30 صافات) گناه را به گردن ما نیاندازید، بلکه شما خودتان اهل طغیان بودید.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾
و [به آنان] گفته می شود: شریکان تان را (برای نجات) بخوانید، پس آنها را میخوانند، ولی (ندای)شان را جواب نمی دهند. و عذاب را می بینند، (و آرزو میکنند) ای کاش راه یافته می بودند. (۶۴)

یکی واقعیت را همیشه در ذهن خود داشته باشید که: معبودهای دروغین، به ناله های شما در وقت ضرورت جواب نخواهد داد.

طبری میفرماید: آنها وقتی عذاب را مشاهده کنند آرزو میکنند ای کاش! در دنیا هدایت یافته و از حق پیروی کرده بودند. (طبری ۶۳/۲۰) این بر اساس آن است که «لو» برای تمنی باشد، همان چیزی که ما آن را اثبات کرده و طبری نیز آن را اختیار کرده است. و زجاج گفته است: جواب «لو» محذوف و تقدیر آن چنین است. لو كانوا يهتدون لما اتبعوهم و لما رأوا العذاب).

«فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا»: دل بستن به غیر خدا در دنیا، مایهی محروم شدن از یاری او در قیامت است. طوری که در روز جزا به کافران گفته میشود. خدایان پنداری تان را که به جای الله متعال می پرستیدید فراخوانید. پس آنان را ندا میکنند ولی از آنها جوابی نمی شنوند. آنان و عذابی را با چشم سر می بینند.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾

به خاطر بیاورید روزی را که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید: به پیامبران چه پاسخی گفتید؟ (۶۵)

ابن کثیر میگوید: «سؤال اول درباره توحید بود و این سؤال درباره رسالت است».

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿٦٦﴾

در این هنگام همه اخبار بر آنها پوشیده میماند (حتی نمی توانند) از یکدیگر سؤالی کنند! (۶۶)

«عَمِيَتْ»: کور میگردد. مراد مخفی شدن و از یاد رفتن است. این فراموشی از شدت حیرت بدی شان دست می دهد.

«لَا يَتَسَاءَلُونَ»: نمی پرسند. مراد این است که نمی توانند بر اثر هول و هراس از یکدیگر هم سؤال بکنند.

در روز قیامت، که محکمه عدل الهی بر پا می شود، مطمئن باشید که فرصت آنرا نخواهید داشت که به توانید با همفکران دنیوی خویش مصلحت و به مشوره بپردازید و به اصطلاح با سؤال از یکدیگر، جوابی برای محکمه عدل الهی آماده سازید.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ﴿٦٧﴾

اما کسیکه توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد امید است از رستگارا باشد. (۶۷) «عسی»: امید است. این اصطلاح نسبت به الله به معنی محقق و مسلم و حتمی است.

مفسر صاوی فرموده است: صیغهی ترجی در قرآن معنی تحقق و ثبوت میدهد؛ زیرا وعدهی باکرامت از جانب پروردگار مهربان است و خدا خلاف وعده نمی کند (حاشیهی صاوی بر جلالین ۳).

مطالعه کنندگان گرامی!

این آیات، بسیار زیبا و گویا، دروازه های امید و رستگاری و سعادت را به وسیله ی توبه و بازگشت واقعی به سوی الله متعال گشوده است، که اگر انسان توبه کنند، و شرایط آن را به جایی آورند، به قرآن متوسل شوند، و پیروی از آن را شافع خود گردانند، در واقعیت امر از جمله رستگاران خواهند بود.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٨﴾

و پروردگارت آنچه را بخواهد می آفریند و [آنچه را بخواهد] اختیار می کند، برای آنان اختیاری نیست؛ پاک است الله و بالاتر از آن است که برایش شریک قرار می دهند (۶۸) «الْخِيَرَةُ»: حق انتخاب. گزینش. مراد این است که انسان در برابر حکم خدا، صاحب اختیار نبوده و حق چانه زدن ندارد (سوره: احزاب / 36).

«يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ»: قدرت مطلقه، از آن پروردگار با عظمت است. تکوین (آفرینش هستی) و تشریح (قانون زندگی) به دست الله تعالی است. الله خالق و صاحب تصرف است، هر چه را بخواهد خلق می کند و هر کاری را که بخواهد انجام می دهد. هیچ کس حق اعتراض از فرمانش را ندارد.

مقاتل گفته است: آیه در مورد «ولید بن مغیره» نازل شده است، زمانی که گفته بود: «لَوْ لَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ. مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» هیچ یک از بندگان در این زمینه دارای اختیار نیست، بلکه اختیار و اراده فقط از آن خدای یگانه می باشد و بس.

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»: الله تعالی پاک و منزّه است و والاتر از آن است که احدی در ملکش دخالتی داشته باشد و در ملک و سلطنتش با او شریک شود.

قرطبی گفته است: یعنی خدا هر چه را بخواهد خلق می کند و هر کس را که بخواهد برای پیامبری بر می گزیند و اختیار تام از آن اوست. در تمام امور حکمت به خرج می دهد و هیچ یک از بندگان بر او اختیار ندارد (قرطبی ۳۰۵/۱۳ با کمی اختصار).

انتخاب رهبر آسمانی به دست الله تعالی است، نه مردم. و چه زیبا فرموده است: «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» کسی حق قانون گذاری دارد که آفریدگار هستی باشد. و کسی که در برابر قانون خدا، قانون بشری را بپذیرد، در حقیقت برای خدا شریک پذیرفته است.

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْتَنُونَ ﴿٦٩﴾

و پروردگارت آنچه را سینه هایشان پنهان مینماید و آنچه را آشکار میکند، میداند. (۶۹) وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٧٠﴾ او خدائی است که معبودی جز او نیست، ستایش برای اوست. در این جهان و در جهان دیگر، حاکمیت (نیز) از آن اوست، و همه شما به سوی او باز میگردید. (۷۰) چون معبودی جز او نیست، پس ستایشها مخصوص اوست.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ»: و اوست خدایی که غیر وی سزاوار پرستش نیست و ماسوايش شایستگی الوهیت را ندارد، همه ستایشها او را است و جمله مدح و ثناها به او اختصاص دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (71 الی 75) در باره دلایل بزرگی و قدرت الهی و نکوهش دوباره ی
مشرکان و امثال آنان، بحث بعمل می آید.

**قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم
بِضِيَاءٍ أَوْ لَيْلٍ فَلَا تَسْمَعُونَ ﴿٧١﴾**

بگو: به من خبر دهید اگر خداوند شب را برای شما تا روز قیامت، پیوسته و همیشه بگرداند،
کیست معبودی غیر از الله که برایتان روشنی بیاورد؟ آیا (حق را) نمی شنوید؟ (٧١).

یکی از اصلوب ها قرآن عظیم الشان، مطرح کردن سوالات بیدار کننده است، طوری که در
این آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! به کفار منکرین در مکه بگو: اگر خدا تا روز قیامت
شب را بر شما جاوید بدارد، آیا غیر از او دیگر خدایی وجود دارد که برای شما روشنی
بیافریند تا در آن تاریکی انبوه و پیوسته، بدان روشنی گیرید؟

«أَفَلَا تَسْمَعُونَ»: آیا گوش شنوا و درک و پذیرش ندارید که به وسیلهی آن بر یگانگی خدا
استدلال کنید؟

**قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم
بَلْبَلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٧٢﴾**

باز بگو: چه تصور می کنید اگر خدا برای شما روز را تا قیامت پاینده و ابدی قرار دهد
جز خدا کیست خدایی که برای آرامش و استراحت شما شب را پدید گرداند؟ آیا چشم بصیرت
(به حکمت گردش روز و شب) نمی گشایید؟ (٧٢)

در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که الله تعالی جمله «افلا تسمعون» را به سبب مناسبتی
که باشد دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در آرامش و تاریکی شب، به کار گرفتن شنوایی
کارا تر و مفیدتر است و جمله «افلا تبصرون» را به سبب مناسبتی که با روز دارد، به آن
پیوسته ساخت زیرا در روشنایی روز به کار گرفتن بینایی مؤثرتر و کارا تر است.

**وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾**

و از رحمت خود شب و روز را برای شما قرار داد، تا در آن آرام گیرید و تا از فضل او
روزی بجوئید و تا باشد که شکر بگزارید. (٧٣)

امام فخر رازی میفرماید: الله تعالی به وسیلهی این آیه یادآور شده است که شب و روز دو
نعمت اند و به دنبال هم می آیند؛ زیرا انسان در دنیا ناچار است برای به دست آوردن
مایحتاج زندگی خود در روز به تلاش و زحمت پردازد و این امر بدون نور و روشنایی
روز و بدون استراحت و آرامش در شب میسر نیست، پس هر دو لازمند.

اما در بهشت تلاش و خستگی نیست و احتیاجی به وجود تاریکی شب نیست از این رو نور
و لذت برای آنان همواره موجود است. (تفسیر کبیر ١١/٢٥).

باید گفت طوری که دیده می شود در آیات قرآنی، همیشه شب بر روز مقدم آمده است، شاید
از آن جهت باشد که تاریکی شب، ذاتی زمین و از خود آن است، ولی روشنی روز، از
آفتاب است که بر زمین عارض می شود. یاد آور باید شود که: منشأ خلقت و اعطای نعمت،
نیاز او، یا طلب ما نیست، بلکه بخشندگی و رحمانیت الله تعالی می باشد.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٧٤﴾
به خاطر بیاورید روزی را که آنها را ندا می دهد و میگوید کجايند شریکانی که برای من

می پنداشتید؟ (۷۴)

ابن کثیر گفته است: برای بار دوم توبیخ و سرزنش آنان را که خدای دیگر را با الله پرستش کرده‌اند متذکر می‌شود. پروردگار در ملاً عام به آنها می‌گوید: شریکانیکه در دنیا می پنداشتید کجا هستند؟ (مختصر ابن کثیر ۲۲/۳).

روز قیامت الله تعالی کافران را ندا کرده و به آنان می‌گوید: خدایان‌تان که مدعی الوهیت آن‌ها همراه من بودید کجایند؟ یعنی آیا آنها برای شما نفعی رسانده توانسته یا زیانی را از شما دفع می‌کند.

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٧٥﴾

و از میان هر امتی گواهی بیرون میکشیم و می‌گوییم دلیل خود را بیاورید پس بدانند که حق از آن الله است و آنچه که (به وحدانیت الله) افترا می‌کردند، از ایشان گم و ناپدید می‌شود. (۷۵)

«نَزَعْنَا»: نزع به معنی بیرون کشیدن است. ولی در اینجا هدف برگزیدن و احضار کردن است.

«شَهِيدًا»: گواه. هدف از آن پیغمبر هر قومی است (سوره های: بقره آیه 143، نساء آیات 41 و 42).

«أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ»: حق با خدا است. آنچه خدا فرموده است، حق و حقیقت است. الوهیت حق خدا است و بس.

الله تعالی از میان هر امت از امت‌های کافر، گواهی بر ضدشان بیرون می‌کشد تا به آنچه در دنیا از کفر و تکذیب کرده‌اند گواهی دهد و الله متعال به امت‌های کافر دستور میدهد تا دلایل و برهان‌های خود بر صحت آنچه را از شرک ادعا کرده‌اند بیاورند؛ آن هنگام است که کافران می‌دانند حجت بالغه و منطق رسا از آن یگانه قهار است و در واقع این اوست که به یگانگی سزاوار عبودیت بوده و شریکی برایش وجود ندارد. و همه ادعاهای باطل و حجت‌های دروغین از پیش کافران می‌رود و کسی را نمی‌یابند که برای‌شان شفاعت کند یا عذاب را از آنان دفع کند. پس در آن روز نه عذری پذیرفته می‌شود، نه دوستی سودی می‌رساند، نه یآوری است که شفاعت کند و نه یاریگری که دفاع نماید. خوانندگان گرامی!

پس از نکوهش و توبیخ مشرکان، خداوند متعال داستان وقصه ی قارون را در میان می‌گذارد، تا فرجام کفر پیشگان، ظالمان و مال اندوزان در دنیا و آخرت روشن گردد. زلزله، قارون و اندوخته‌های مادی اش را نابود کرد و فرو برد و به جز عبرت - اثری از او و سرای زرنگارش را باقی نگذاشت. در آیات متبرکه (76 الی 84) در باره موضوعاتی: ثروت و علم و تأثیر آنها بر نفس انسانی، غرور قارون و پند گرفتن از فرجام و نهایت بد او، بحث بعمل می‌آید.

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ﴿٧٦﴾

همانا قارون از قوم موسی بود که بر آنان تعدی و تجاوز کرد، و از گنجینه‌های مال و ثروت آن اندازه به او دادیم که حمل کلیدهایش بر گروهی نیرومند گران و دشوار می‌آمد.

[یاد کن] هنگامی که قومش به او گفتند: [متکبران و مغروران] شادی مکن، زیرا الله شاد شوندگان (به مال دنیا) را دوست نمی‌دارد. (۷۶)

«بَغِي»: سرکشی کرد. تکبر ورزید. خود را بزرگتر از دیگران شمارید و دیگران را پائین‌تر از خویش.

«الْكُؤُز»: جمع کز، گنجینه. دینه.

«الْفَرِحِينَ»: افراد شادمان. مراد کسانی است که بر اثر دست آوردن اموال و داشتن مادیات فراوان مغرور و متکبر میشوند و از باده پیروزی سرمست گردند و از خوشحالی در پوست نمی‌گنجند.

ثروت و دارایی قارون:

آشنایی با تاریخ، بهترین درس عبرت برای انسانها می باشد. آشنایی با سرگذشت فرعون، قارون و هامان و مبارزات حضرت موسی علیه السلام درس بزرگی و آموزنده ای برای عالم بشریت و بخصوص ما مسلمانان می باشد.

باید گفت که قارون از جمله اقوام حضرت موسی علیه السلام و از قوم بنی اسرائیل بود. ابن عباس (رض) میفرماید که؛ قارون پسرکاکای موسی علیه السلام بود. و امام طبری گفته است: در تکبر و ستم بر آنان از حد تجاوز کرد. (تفسیر طبری ۶۸/۲۰).

طوری که که گفته شد قارون در مصر و در زیر ظلم و ستم حکومت فرعون زندگی می کردند و تمامی وجودشان را در خدمت فرعون قرار داده بود.

الله تعالی موسی علیه السلام را فرستاد تا بنی اسرائیل را از ذلت و خواری نجات داده و غلّ و زنجیرهای ستم فرعون را از دست و پای ایشان باز کند و آنان را در ایمان و عزّت و سرافرازی به سرزمین موعود خویش بر گرداند.

ثروت و داری قارون در طول تاریخ و برای نسل های متعدد و حتی تا زمان ما ضرب المثل و زبان زد شده است و هر گاه بخواهند فراوانی ثروت و مال کسی را توصیف کنند، می‌گویند گنج قارون را داراست.

اموال قارون طلا و نقره و زیورآلات و در نهایت اشیای ذی قیمتی بود که در صندوق های آهنی و در اطاق های مخصوص در قصر های مجلل شیشه‌ای اش نگاهداری می شود. ثروت و دارایی قارون به حدی رسیده بود که؛ کلیدهای این صندوق ها، با زنجیر های طولانی به هم وصل بودند که و این کلید ها توسط اشخاصی قوی و نیرومندی و قوی هیکل حمل می شد که اشخاص ضعیف و لاغری از حمل این کلید ها عاجز و ناتوان بودند.

خوانندگان گرامی!

از آیات (23 و 24) سوره «مؤمن»، به خوبی معلوم می شود که رسالت موسی علیه السلام از آغاز هم برای مبارزه و مقابله با سه تن ظالمین و ستمگران بود: «فرعون»، وزیرش «هامان»، و «قارون»، ثروتمند مغرور: طوری که میفرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانِ مُّبِينٍ * إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ»؛ (ما موسی را با آیات خود و دلائل و معجزات روشنی فرستادیم، به سوی فرعون و هامان و قارون و همگی گفتند: موسی ساحر دروغگوئی است).

از این آیه مبارکه معلوم میشود که؛ قارون همکار فرعونیان بود و در خط آنها، و در تواریخ نیز می‌خوانیم که او از یکسو، نماینده فرعون در بنی اسرائیل بود از سوی دیگر،

وظیفه خزانه داری گنج های و ثروت های فرعون را بدوش داشت. و از همینجا است که نقش ظالمانه «قارون» بخوبی معلوم می شود:

فرعون برای این که بنی اسرائیل را به زنجیر کشد، و تمام هستی آنها را غارت کند، یک مرد منافق حيله باز و به اندازه کافی بی رحم را، از میان بنی اسرائیل برگزید، و زمام اختیار آنها را به دست او سپرد، تا به نفع دستگاه جبارش آنها را استثمار کند. او بر اثر ظلم و تعدی ثروتی بزرگی برای خود نیز کمایی کرد.

قرائن، نشان میدهد که بعد از نابودی فرعونیان، مقدار عظیمی از ثروت و گنجهای آنها در دست «قارون» ماند، و موسی علیه السلام تا آن زمان مجال این را پیدا نکرده بود که این ثروت بادآورده فرعون را به نفع مستضعفان از او بگیرد.

به هر حال، خواه او این ثروت را در عصر فرعون پیدا کرده باشد، و یا از طریق غارت گنج های او، و یا به گفته بعضی از طریق «علم کیمیا»، و آگاهی بر شئون تجارت سالم، یا آشنائی به اصول استثمار مستضعفان، هر چه بود «قارون» بعد از پیروزی موسی علیه السلام بر فرعونیان، ایمان اختیار کرد، و به سرعت تغییر چهره داد و با زبر دستی خاصی که خصوصیت این گروه است، خود را در صف قاریان «تورات» و آگاهان بنی اسرائیل، جا زد، در حالی که بعید است ذره ای ایمان در چنین قلبی نفوذ کند.

در نهایت، هنگامی که موسی علیه السلام تصمیم گرفت «زکات» از او بگیرد، پرده از چهره اش کنار رفت، و قیافه زشت و منحوسی که در پشت ماسک فریبنده ایمان داشت، بر همگان ظاهر شد، و دیدیم که این مرد منافق، عاقبت کارش به کجا منتهی گشت.

ثروت و قدرت را احسان الهی بدانیم، نه محصول علم و تلاش خود. (مردم میگفتند: این خداوند است که به تو ثروت داده است، قارون می گفت: خودم بر اساس علم، آن را پیدا نموده ام.)

«فرعون»:

فرعون، اسم جنس و لقب پادشاهان قدیم مصر است. سلاطین قدیم مصر فرعون نام داشتند. فراعنه مصر از بیست و شش سلسله بوده و تاریخ شان تقریباً سه هزار سال را شامل میشود. پایتخت مصر گاهی منفیس و زمانی تب بوده است. قدرت و عمران این مملکت در عهد سلطنت توتمس سوم و رامسس دوم که از فراعنه تب بودند، به بالاترین درجه رسید.

راجع به اصل کلمه فرعون، چهار نظر اظهار شده است:

1 - فرعون مرکب از دو کلمه باشد، یکی «فاه» که به منزله حرف تعریف است، و دیگر «راء» که به معنی خورشید می باشد. بنابر این فرعون، نخست نام خورشید، بزرگترین معبود ملل شرق بوده، سپس پادشاهان که خود را مظهر او می پنداشتند این نام را به خود داده اند.

2 - فرعون از لفظ «ادرو» که در زبان قبلی به معنای پادشاه است، اشتقاق یافته است، ولی این نظر برحسب قواعد اشتقاق بعید می نماید.

3 - فرعون، مرکب از دو کلمه است: «فارا» به معنای «قصر» و «آوه» به معنای «عالی» است، و «قصر عالی» یا «دربار» مجازاً بر خود پادشاهان اطلاق شده و با تعریب به صورت فرعون درآمده و در زبان اروپایی به صورت «فار او» تلفظ میشود.

4 - فرعون، مرکب از دو لفظ است، «فارع» و «اون». لفظ اول به معنای «حاکم» یا «کاهن» است، چنانکه پدربزرگ یوسف که «کاهن اون» بوده «فوتی فارع» نام داشته است. و لفظ دوم «اون» نام شهری از شهرهای مصر است.

صاحبان نظر چهارم میگویند: کاهن و حاکم شهر «اون» وقتی بر تمام مصر حکومت یافت به آن مناسبت او و فرزندانش را فرعون نامیدند و به تدریج عنوان «فرعون» بر تمام پادشاهان قدیم مصر اطلاق گردید.

در تاریخ مذاهب، دو تن از فراعنه مشهور اند: اول: فرعون زمان حضرت یوسف که در تواریخ و تفاسیر اسلامی «ریان بن ولید» نامیده شده است.

دوم: فرعونی که در زمان ولادت حضرت موسی بر مصر حکومت میکرده و در تواریخ اسلامی «قابوس بن مصعب» نامیده شده و عبرانیان او را «فرعون تسخیر» می نامند. و برخی او را «ولید بن مصعب» می نامند. [ر.ک: اعلام قرآن ص 481-482].

روابط فامیلی قارون با موسی علیه السلام:

«قارون از قوم موسی بود» نخعی و قتاده و غیره مؤرخین این روابط را بشرح ذیل بیان داشته اند:

قارون فرزند یصهر فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب است. و موسی علیه السلام فرزند عمران فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب علیه السلام پس آن دو، پسر کاکای همدیگر بودند.

مؤرخان می افزایند که: قارون تورات را به صدایی خوش می خواند، از این جهت منور نامیده شد ولی پس از آن نفاق پیشه کرد چنانکه سامری به نفاق گرایید «پس بر آنان بغاوت کرد» یعنی: قارون در گردنکشی و تکبر بر قوم خود از حد گذشت، از فرمان موسی علیه السلام بغاوت کرد و به الله تعالی واحدی کافر شد.

ابن عباس (رض) میفرماید: «کلیدهای گنج‌های او را چهل مرد نیرومند حمل میکردند» «آن‌گاه که قومش به او گفتند: شادی نکن» یعنی: به سبب بسیاری مال دنیا؛ سرمستی، سبکسری، تکبر و گردنکشی نکن «بی‌گمان خداوند شادی زدگان را دوست ندارد» یعنی: متکبران مغرور و گردنکش و ناسپاسی را دوست ندارد که او را در برابر نعمت‌هایش شکر نمی‌گزارند و سپاس نمی‌گویند. پس فقط کسی به دنیا شادمان است که بدان قرار و آرام یابد اما کسی که قلبش به سوی آخرت و رویکردش به سوی نعمت‌های پایدار آن است، به دنیا شادمان نمی‌شود زیرا می داند که به زودی دنیا را ترک خواهد کرد.

برخی از دانشمندان گفته‌اند: هرکس قناعت او را سیر نکند، گنج قارون هم او را سیر نخواهد کرد.

«توبه‌ی فرعون»:

چون فرعون و لشکریانش برای سرکوب کردن بنی اسرائیل و ظلم و ستم بر آنان به تعقیب آنها پرداختند. با دریای نیل مواجه شدند، اما بنی اسرائیل از دریا گذشتند، ولی فرعون و لشکریانش در امواج خروشان نیل گرفتار شدند و غرقاب دامن فرعون را فرو گرفت و او همچون پَر گاهی بر روی امواج عظیم و خروشان نیل می‌غلطید، در این هنگام پرده‌های غرور و بی‌خبری از مقابل چشمان او کنار رفت و چیغ زد: «من به معبودی ایمان آورده‌ام که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند.» ولی بدیهی است که توبه کردن و ایمان آوردن هنگام مرگ، بی‌اثر و بی‌فایده است، چنانکه خداوند میفرماید:

﴿وَأَلَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ أَلْسِيَّاتٍ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ أَلَّنَّ﴾ [النساء: 18]

پس توبه‌ی خلافکارانی که در آستانه‌ی مرگ توبه و اظهار پشیمانی می‌کنند، پذیرفته نیست و ایمان آوردن در لحظه‌ی نزول عذاب الهی اثری ندارد. و چنین ایمانی که به هنگام نزول بلا و گرفتار شدن در چنگال مرگ اظهار میشود، در واقع یکنوع ایمان اضطراری است که هرچانی و مجرم و گنهکاری دم از آن می‌زند، بی‌آنکه ارزش و اعتباری داشته باشد و یا دلیل بر تکامل و حسن نیت و صدق گفتار او گردد. به همین جهت بسیار مشاهده شده که اگر امواج بلا فرونشینند و از چنگال مرگ رهایی یابند، باز به برنامه‌های خلاف و ناهنجار و بدسابق بر میگردند. الفهرس الموضوعی لآیات القرآن الکریم فهرست موضوعی آیات قرآن دکتر محمد مصطفی محمد

هامان:

هامان وزیر مشاور ارشد و اعظم فرعون بشمار میرفت. نام هامان بصورت کل شش بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته (سه بار در سوره قصص البته آیات: 6، 8، و 38 و یکبار هم در سوره عنکبوت آیه 39 و دو بار در سوره غافر آیه 24 و 36) مطابق روایات قرآنی هامان از شخصیت‌های کلیدی و بلند مرتبه و ذی نفوذی و صاحب صلاحیت و مغز اقتصادی حکومت فرعون بشمار میرفت. و در قرآن عظیم الشان از سپاه مصر با نام لشکریان فرعون و هامان ذکری بعمل آمده است.

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٧٧﴾

در آنچه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی، و نصیب خود را از دنیا فراموش مکن، و نیکی کن همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، و در زمین در تلاش فساد مباش، بی تردید خدا مفسدان را دوست ندارد. (۷۷)

«ابْتَغِ»: بطلب. بجوی.

«وَابْتَغِ فِيمَا»: مراد این است که نعمت دنیا باید وسیله باشد؛ نه هدف. به عبارت دیگر ثروت دنیا را باید در راه فراچنگ آوردن بهشت خدا به کار انداخت.

دکتور صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ» از مالی که خدا به تو عطا کرده است، رضایت او را بجوی و احسان و صدقه و انفاق در راه خدا را پیشه کن.

«وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»: و سهم خود را از دنیا ضایع مکن، از حلال استفاده کن و در پی آن باش. (عده‌ای میگویند: یعنی عمر خود را با ترک نمودن اعمال نیکی ضایع مکن. از ابن عباس (رض) و مجاهد چنین نقل شده است. اما گفته‌ی قتاده و حسن روشن‌تر است و این کثیر آن را پذیرفته است.)

«وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»: حسن گفته است: یعنی همان‌طور که خدا به تو نیکی کرده است تو هم به بندگان خدا نیکی کن.

«وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ»: به وسیله‌ی این ثروت بر مردم گردنکشی و دست درازی مکن، و با نافرمانی در زمین فساد راه میانداز.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»: خدا تبهکار و نافرمان و مفسد در سرزمین را دوست ندارد.

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٧٨﴾

قارون گفت: البته این (مال و ثروت) به خاطر علم و دانشی که دارم به من داده شده است. آیا او میدانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمیشوند (و مجالی برای عذر خواهی آنان نیست). (٧٨)

بیضاوی گفته است: آیه معنی شگفتی و توبیخ را میرساند؛ زیرا با وجود این که در تورات خوانده و آن را از مؤرخین نیز شنیده است، باز به نیرو و ثروت خود مغرور شده است. (تفسیر بیضاوی ٩٥/٢).

فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾

پس (قارون) با کوكبه و زینت خود بر قومش بیرون شد، کسانی که زندگانی دنیا را میخواستند گفتند: ای کاش! ما نیز مانند آنچه به قارون داده شده است میداشتیم، بدون شک او از نصیب بزرگ (از نعمت های دنیا) برخوردار است. (٧٩)

در این هیچ جای شکی نیست که قدرت و ثروت در دست انسان های غافل، سبب فخر فروشی، خودنمایی و تجمل گرایی است. و به رخ کشیدن ثروت، صفتی قارونی است. آرزوی قارون شدن، آرزوی دنیا پرستان و در نهایت آرزوی انسان های جاهل است.

قارون به پند و نصیحت قومش اهمیت و توجه بعمل نیآورد و به تکبر و ستم خود ادامه داد. مفسران میفرمایند: قارون در یکی از روزها با زینت و زیوری بس چشمگیر از قصر خویش بیرون آمد، در حالیکه تعداد کثیری از انسانها و محافظین اش او را همراهی میکردند که همگی سوار بودند و لباس های فاخری از طلا و حریر بر تن داشتند و زین برگ آنها زرکوب شده بود. در کنارش کنیزان و غلامان در کاروانی عظیم حرکت می کردند.

قرآن عظیم الشأن میفرماید: «قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ» وقتی اشخاص سست عنصر و انسانهای ضعیف الایمان، که با مشاهدهی زرق و برق و زیور دنیا فریب میخوردند، قارون را دیدند، گفتند: ای کاش! ما هم چنین ثروت و مکنتی داشتیم. واقعاً هم ظواهر زیبای دنیا، دامی برای جذب و انحراف کوتاه فکران است.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ ﴿٨٠﴾

و کسانی که معرفت و دانش به آنان عطا شده بود، گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسانی که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند بهتر است. و [این حقیقت الهیه را] جز شکیبایان در نمیابند. (٨٠)

قارون، در حالی که خود را عالم و کسب ثروت رابه واسطه ی علم خود میدانست؛ ولی الله تعالی در این آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: علم حقیقی با مال اندوزی سازگار نیست. در حالیکه علم واقعی، انسان را به سوی آخرت و تقوی و عمل صالح سوق می دهد. زمخشری گفته است: «وَيْلُكَ» در اصل دعای نابودی است. سپس در منع و بازداشتن و تحریک بر ترک امور غیر مطلوب به کار رفته است. (تفسیر کشاف ٣٤١/٣).

عالم آگاه کسی است که زرق و برق دنیا او را مجذوب نسازد و دنیاگرایان را تحقیر کند. ایمان و عمل صالح، زمانی سعادت آفرین است که انسان بر آن پایدار باشد.

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ﴿٨١﴾

پس او و خانه اش را در زمین فرو بردیم، و هیچ گروهی غیر از خدا برای او نبود که وی را [برای رهایی از عذاب] یاری دهد، و خود نیز نتوانست از خود دفاع کند. (۸۱)
انسان میتواند در دو قوس حرکت کند: قوس صعودی که به معراج رسد و قوس نزولی که به زمین فرو رود. سرانجام ثروت اندوزی، بخل، غرور و هلاکت است. و باید گفت که به هیچ صورت ثروت، وسیله‌ی نجات شده نمیتواند.

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يَفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٢﴾

آنها که دیروز آرزو میکردند بجای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: وای بر ما گوئی الله روزی را بر هر کس از بندگانش بخواد فراخ و تنگ میگرداند، اگر خدا بر ما منت ننهاده بود ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای گوئی کافران هرگز رستگار نمی‌شوند! (۸۲)

باید گفت که در برخورد با مسائل، زود قضاوت نکنیم. آنان که دیروز حسرت میخوردند ای کاش مثل قارون می بودیم، امروز میگویند: چه خوب شد که ما مثل او نبودیم. ماباید به جای تمنای ثروت دیگران، به داده‌های الهی قانع باشیم.

زمخشری میفرماید: «وَيَكَانَ» مرکب از دو کلمه‌ی «وی» و «کان» آمده و برای یادآوری و تذکر اشتباه و خطا و ابراز پشیمانی به کار می‌رود؛ یعنی آن گروه از این که آرزوی مقام و منزلت قارون را کرده بودند، به خطای خود پی بردند و پشیمان شده (کشف) ۳/۳۴۲. آنچه که زمخشری ابراز داشته است نظر خلیل و سیبویه و جمهور نیز است.

در جلالین آمده است: «وی» اسم فعل است به معنی و «أعجب أنا» است و کاف به معنی لام است، پس معنی آن چنین است: «آیا عجیب است خدا روزی را به وفور میدهد؟» و شیخ طبری از قتاده نقل کرده است: «و یکان» به معنی «ألم ترأن» میباشدویک کلمه است نه مرکب، نظر طبری نیز چنین است.

واقعا هم حوادث، و روزگار دنیا سبب بیداری فطرت ها و تغییر پندارها و خواسته های غلط است.. ثروتی که انسان، آن را از جانب خدا و برای او نداند، او را به کفر می‌رساند.

در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ بَيْنَكُمْ أَخْلَاقَكُمْ كَمَا قَسَمَ أَرْزَاقَكُمْ، وَأَنَّ اللَّهَ يُعْطِي الْمَالَ مَنْ يَحِبُّ وَمَنْ لَا يَحِبُّ وَلَا يُعْطِي الْإِيمَانَ إِلَّا لِمَنْ يَحِبُّ». «خدای متعال اخلاق شما را در میان شما تقسیم کرده است چنان‌که ارزاق شما را تقسیم کرده است و بی‌گمان خداوند مال را به کسانی که دوستشان می‌دارد و دوستشان نمی‌دارد می‌دهد اما ایمان را جز به کسانی که دوستشان می‌دارد نمی‌دهد».

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٨٣﴾

(بلی) این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جوئی در زمین و فساد را ندارند، و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است. (۸۳)

این آیه مبارکه بمتابه فیصله نامه و در سنامه عبرت ناکی آزداستان قارون است که هر گونه ثروت اندوزی و برتری جویی، مایه‌ی هلاکت در دنیا و شقاوت در آخرت می شود. همچنان از وعید حرمان در آخرت از علو و فساد، معلوم شد که اراده ای جزم به گناه وقتی در حد عزم مصمم باشد، آن هم معصیت است. (کما فی الرواح) تفسیر معارف القرآن تالیف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی) البته اگر او باز از ترس الله از این اراده باز آید پس به جای گناه در نامه ی اعمال او ثواب نوشته می شود و اگر کسی به سببی غیر اختیاری برای انجام آن گناه دست نیافت، و آن را انجام نداد، ولی تا حد توان خود بر انجام آن کوشش کرد آن هم معصیت و گناه نوشته می شود. کما ذکره امام الغزالی.

و پرهیزکار کسی است که اراده‌ی تفاخر و برتری بر دیگران را در سر خود نه بروراند. در حدیث شریف آمده است: «کسی که در قلبش به مقداری ذره‌ای از کبر باشد، به بهشت وارد نمیشود. شخصی که گفت: یا رسول الله! شخصی دوست دارد که جامه و بوت های خوب و زیبا داشته باشد، آیا این از کبر و برتری جویی است؟ فرمودند: نه! این از کبر نیست، خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، کبر عبارت است از: سرکشی علیه حق و کوچک شمردن مردم».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «همانا به من وحی شده است که: فروتنی اختیار کنید تا کسی بر کسی فخر نرزد و کسی بر کسی برنشورد».

مطالعه کنندگان گرامی!

قابل یادآوری است که: مالکیت شخصی و فردی مورد پذیرش و تأیید دین مقدس اسلام است و انسان می تواند از راههای مشروع از آن استفاده کند؛ اما وقتی کار به عیاشی و خوشگذرانی و بخل و تنگ چشمی ختم شود و انسان از دادن حق دیگران امتناع ورزد و اموالش را به حرام آلوده کند و حق این و آن را پایمال نماید، باید او را از دخل و تصرف در اموالش باز داشت تا آنان که ستم دیده اند، به حق خود برسند.

از فحوای آیات متذکره بر می آید: پایگاه ظلم نهایت و فرجام بدی دارد و نهایت اش نابودی و ویرانی را برای انسان ببار می آورد.

به یاد داشته باشید که: مال و مکنت فراوان، موجب محنت، رنج و بلا و فساد و طغیان است.

انسانی که به مال و ثروت زیاد، مغرور شود و خوشگذران و سرمست باشد، نادان و احمق است و الله متعال مغروران مال دوست و ناسپاس را مجازات میکند.

وبایدگفت که: اصول تمدن اسلامی در چهار چیز خلاصه میشود که عبارتند از:

الف: کردار نیکو برای رسیدن به پاداش آخرت،

ب: تلاش برای عمران و آبادانی سرزمین با اطمینان کامل، بی آن که این کار بر احساس و خرد انسان چیره گردد.

ج: با مردم به نیکویی رفتار کردن؛ نیکویی مادی و مالی، معنوی و اخلاقی، د: و، ریشه کن کردن فساد و تباهی و گناه و ویرانی در سرزمین از هر جهت.

پس انسان مؤمن باید اموال دنیا را به خاطر برخورداري از نعمات آخرت انفاق و هزینه کند، آن را در راه خود خواهی و خود نمایی و ستم ورزی - هم بر خود و هم بر دیگران به کار نبندد و عمر گرانقدرش را در مسیر کردار نادرست و پلید، نگذراند؛ زیرا نصیب انسان، همان عمر و کردار نیکوست.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

هر کس کار نیکی [به پیشگاه خدا] بیاورد، برای او پاداشی بهتر از آن است، و هر کس کار بدی بیاورد [پس بداند آنان که کارهای ناشایسته انجام داده اند] جزا سزای آنچه کرده‌اند، (افزون بر آن) سزا داده نمی‌شوند. (۸۴)

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ»: مراد از حَسَنَة، هر گونه کار نیک است که پاداش مضاعف دارد (سوره های: انعام/160، بقره/261). یا این که مراد ایمان و عمل صالح است که جزای آن بهتر از خود آن است که رضا و خوشنودی الله تعالی است که همه خوشیها را به همراه دارد (سوره های: توبه/72، مائده/16).

«لَا يُجْزَى... إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»: در برابر سیئات و معاصی، کیفری جز کیفر همان عملی را که انجام داده‌اند دامنگیرشان نمی‌گردد (سوره های: انعام/160، یونس/27). («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

پروردگار با عظمت: پاداش نیکی ها را با فضل خود می دهد، ولی در کیفر بدکاران با عدل خویش رفتار می‌کند. خوانندگان گرامی!

در آیات (85 الی 88) در باره بشارت بازگشت به شهر مکه، بحث می آید.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨٥﴾

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت (زادگاهت) باز میگرداند بگو پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده، و چه کسی در گمراهی آشکار قرار دارد؟! (۸۵) خواننده محترم!

طوریکه در آیه هفتم این سوره مبارکه خواندیم پروردگار با عظمت به مادر موسی الهام فرمود که فرزندان را به دریا بینداز و نگران مباش که ما او را به تو باز خواهیم گرداند، «فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ- إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ» در این آیه مبارکه خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم وعده میدهد که او را به زادگاهش بازگرداند.

«لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ»: آری، همان قدرتی که موسی را به مادر برگرداند، تو را نیز (بعد از هجرت) به مکه برخواهد گرداند.

چه زیبا است که: ابلاغ قرآن سبب تمرّد کفار و هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم شد؛ اما الله متعال پیغمبر (ص) دوباره به وطن اش مکه مکرمه برخواهد گرداند. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی تو را به مکه بازمی‌گرداند.

شان نزول آیه 85:

816- ابن ابوحاتم از ضحاک روایت کرده است: بعد از این که پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه مهاجرت کرد و به «جحفه» رسید، به مکه اشتیاق پیدا کرد. آنگاه الله تعالی «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ» را نازل کرد. (ابن جوزی ۶/۲۴۹).

وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾

و تو امید و انتظار نداشتی که این کتاب بر تو نازل شود، لکن رحمتی از سوی پروردگارت بود [که بر تو نازل شد]؛ پس هرگز مددگار کافران مباش. (۸۶)

مفسران گفته‌اند: مشرکان پیامبر را به دین پدران خود می خواندند، اما خدا به او امر کرد که از آنها دوری گزیند و حق را ابلاغ کند. در این‌گونه جاها خطاب برای پیامبر صلی الله علیه و سلم است و منظور امتش می باشد، تا پشت کافران را نگیرند و با آنان موافق و همراه نشوند.

وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ وَأَدْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٨٧﴾

و البته نباید تو را از آیات خدا بعد از آنکه بر تو نازل شده است باز دارند و به سوی پروردگارت دعوت کن و هرگز از مشرکان مباش. (۸۷)

دعوت باید خالصانه باشد و هیچ مسئله‌ای را جز رضای خداوند در نظر نگیرد.

«ادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» آری کسی که به خاطر ملاحظه دیگران دعوت به خدا نکند، در مدار شرك قرار گرفته است.

«وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ» به آن مشرکین توجه مکن، و زیر بار سخنان آنها نرو تا شما را از پیروی از آیات درخشانی که از جانب خدا بر تو نازل شده‌اند باز دارند. و ادْعُ إِلَى رَبِّكَ مردم را به یگانگی و عبادت خدا بخوان.

«وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۸۷) و با سازش و هماهنگی با هوی و هوس کفار به جرگه‌ی مشرکین درنیا؛ زیرا هر کس به طریقه و روش آنها راضی باشد، از زمره‌ی آنان به حساب می آید.

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾

و معبود دیگری را با الله مخوان که هیچ معبودی جز او نیست، همه چیز جز ذات پاک او فانی میشود، حاکمیت از آن اوست و همه به سوی او باز میگردید. (۸۸)

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»: جز الله کسی را پرستش مکن.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: جز او معبودی به حق موجود نیست. امام بیضاوی فرموده است: این آیه و ماقبلش برای قطع امید کافران از همیاری پیامبر با آنان نازل شده است. (تفسیر بیضاوی ۹۶/۲).

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»: همه چیز نابود می شود، ولی ذات مقدس «الله» باقی می ماند. از کلمه‌ی «وجه» ذات خدا مقصود است.

ابن کثیر میفرماید: بدین ترتیب خبر میدهد که خدا همیشه باقی و زنده و پا برجا می باشد. خلائق عموماً مرگ را می چشند جز او. با (وجه) از ذات تعبیر کرده است، همان‌گونه که در جای دیگری نیز میفرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ بَاقِيَ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ. لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» فرمان و حکم از آن او میباشد و عموم خلائق در روز قیامت نزد او برمیگردند.

باید گفت موحد واقعی کسی است که از همه‌ی معبودها، ابر قدرت ها، ایسم‌ها و طاغوت ها آزاد باشد. حاکمیت، مخصوص الله تعالی است.

پروردگارا!

مزهی تلاوت، تدبّر و پندگیری از قرآن عظیم الشان را به ما بچشان.
 پروردگارا! چراغ دل ما را به نور قرآن روشن و وجود ما را روشنی بخش قرار ده.
 پروردگارا! رفتار و گفتار ما را برخاسته از قرآن و سیره رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قرار ده. آمین یارب العالمین

و من الله التوفيق

فهرست موضوعات و مطالب سوره القصص

القصص	وجه تسمیه
1	ارتباط این سوره به سوره قبلی
2	ارتباط و پیوند این سوره با دو سورهی قبل از خود
3	تعداد آیات کلمات و تعداد حروف سوره قصص
4	اهداف و تعلیمات اساسی این سوره
5	فحوای سوره قصص
6	عظمت قرآن
7	پلان برتری طلبی و تسلط فرعون بر همه انسانها
8	چرا فرعون به قتل فرزندان ذکور اقدام کرد؟
9	قتل شخص قبطی از روی خطاء و سفر موسی به مدین.
10	دنیا از فهم قرآن عظیم الشان
11	ثروت و دارایی قارون
12	«فرعون»
13	روابط فامیلی قارون با موسی علیه السلام
14	«توبه‌ی فرعون»
15	هامان

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها:

- 1 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.
- 2 - **تفسیر نور دکتّر مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتّر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتّر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ .
- 4 - **تفسیر کابلی:**
مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه
مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه
ترجمه: جمعی از علمای افغانستان
- 5 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری)
- 6 - **البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.
- 7 - **تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر.
- 8 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)
- 9 - **تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جزی (متوفی 741 ق)
- 10 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است.
- 11 - **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر ارشاد العقل السلیم إلى مزایا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)
- 12 - **تفسیر فی ظلال القرآن:**
تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

13 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

14 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: 1379.

15 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق).

16 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْرِي (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠ - ٧٣٦م)
تاریخ نشر: (1980/01/01).

17 - تفسیر کشف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

18 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي على تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

19 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

20 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

21 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حیسنی

ترجمه و تفسیر سوره القصص

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره- جرمنی
درس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**